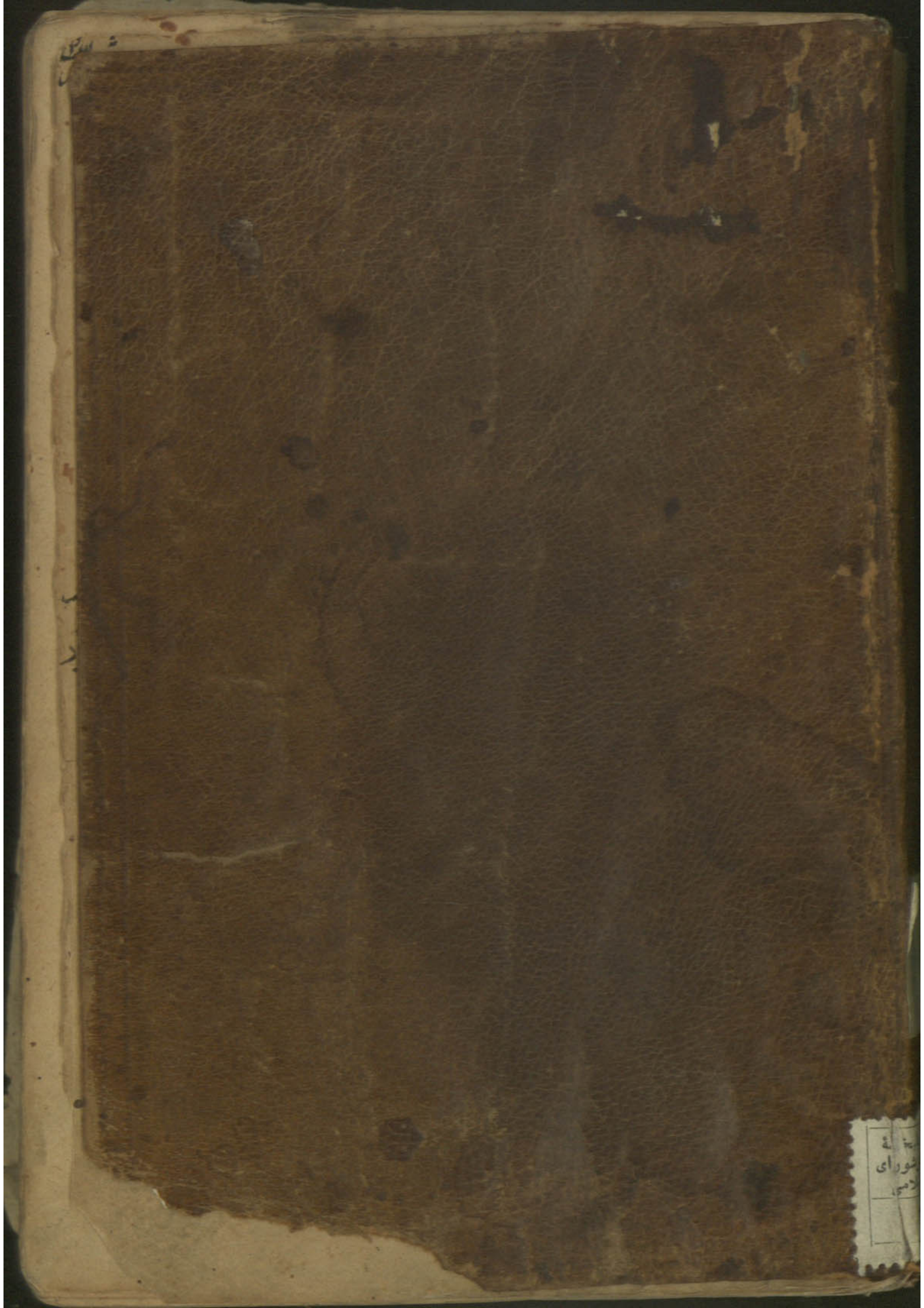



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب رساله در تعریف تب
مؤلف
جلد (۱۰۷۲) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۰۸۳
۲۱۷۷۷
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۷۲



۱۰۷۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد (۱۰۷۲) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شمارهٔ ثبت کتاب
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۷۲



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۷۲

رب یسر ولا تعسر

١

بسم الله الرحمن الرحیم

وهو شفی بلطفه الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم

بعرض اشرف اعلی میرساند که چون مقرر فرمودند که
دستور العملی مجمل در باب بعضی تبهای کثیر الوقوع
که شایع واکثری الوجود است نوشته شود لهذا
مختصری در کمال اجمال بموقف عرض میرساند وترتیب
میدهد این مختصر را بر یک مقدمه وچهار فصل
وخاتمه **مقدمه** در تعریف تب وذکر اجناس آن
پوشیده نماند که تب عبارت از حرارتیست غریبی

یعنی

٢

یعنی غیر اصلی که عارض میشود دل را واز انجا بوساطت
شرایین یعنی رگهای جهنده بجمیع بدن پراکنده
میشود وما دام که حرارت بدل نیاید تب بهم نمی رسد
بجهت انکه از سایر اعضا راه بجمیع بدن مثل راهی
که دل دارد نیست پس اول حرارت بانجا می باید رسید
واز انجا بجمیع بدن پراکنده ومنتشر شود وجمیع
اعضا گرم شود بعد از ان تب بهم رسد چون تعریف
تب مذکور وحقیقتش معلوم شد الحال عرض کنیم
که چند جنس است باید دانست که آدمی مرکب است
از سه چیز اعضا وارواح واخلاط اربعه یعنی خون
وصفرا وسودا وبلغم پس آن حرارت که بدل می آید
وباعث تب میشود یا از اعضا بر انگیخته میشود

بدل نام

وبدل سرایت میکند باین روش که حرارتی در اعضای ٣
بدن آدمی بهم رسد بسببی از اسباب مثل غم و غصه
بسیار و حرکت بسیار و شراب بسیار خوردن
دواهای گرم بسیار و فکر بسیار و آن حرارت بدل
برسد و از انجا پراکنده شود بجمیع بدن و این
قسم تب را اطبا تب دق مینامند یا آنست که این
حرارت از ارواح بدن آدمی بدل آید باین طریق
که در ارواح بسببی از آن اسباب که مذکور شد
حرارتی بهم رسد و بدل بیاید و از انجا بجمیع بدن
سرایت کند و این قسم تب را حمی یوم میگویند
یعنی تب یکروزه بجهة آنکه اکثر اوقات بیش از
یکروز و دو روز نمی باشد یا آنست که این

حرارت

حرارت از اخلاط بدن آدمی بدل می آید باینطریق
که در اخلاط مذکوره بسببی از اسباب مثل سده
حرارتی بهم رسد و از انجا بدل بیاید و تب بهم رسد
و این قسم تب را حمی خلطی میگویند بجهة آنکه
یا از متعفن شدن اخلاط بدن پیدا میشود
یا از جوش و غلیان خلط بهم رسد و چنانکه
عرض خواهد شد و اجناس تب همین سه جنس است
و بیش از این نیست و جمیع تبهای که مردم را عارض
میشود از اقسام این سه جنس تب یعنی تب عضوی
که دق است و تب روحی که حمی یوم است و تب خلطی که
حمی عفنی است و هر کدام از تب یومی و تب خلطی اقسام
بسیار دارند بغیر از تب دق که بیش از یک قسم نمی باشد

وجوه مقرر فرموده اند که از اقسام تبها انچه شایع
و اکثر بیست عرض کند بنا برین چند قسم از تبهای
خلطی را که اصل جمیع تبهای خلطی اند و اکثر اوقات
اکثر مردم را عارض میشوند عرض میکند و ما بقی را نیز
وا میگذارد **فصل اول** در بیان اقسام
مفرده تبهای خلطی و علامه تب صفراوی باید
دانست که تبهائی که از اخلاط چهارگانه حاصل
میشوند یا از صفراست یا از خون یا از بلغم یا
از سودا و هر یک از اینها یا آنست که در اندرون
رگهای بدن متعفن میشوند و از اینجا حرارت
بدل بر آید و تب میشود یا آنست که بیرون رگها
درون تجویفهای بدن متعفن میشوند مثل معده

وازینجا

وازینجا حرارت بدل بر آید و تب می شود هرگاه در اندرون
رگها خلط متعفن شود آن تب دایم و لازمی می باشد
و این قسم تب را اطبا تب خلط لازمی داخل عروق
میگویند یعنی تبی که ماده اش در اندرون رگها متعفن
میشود و هرگاه اخلاط در بیرون رگها متعفن شوند
تب بطریق نوبه بر آید و دائمی نمی باشد بجهت
آنکه هرگاه در تجویف خلطی جمع شود تب بهم میرسد
و چون بتحلیل رفت بر طرف میشود و این قسم
تب را خلطی خارج عروقی می نامند یعنی تبی که
ماده اش در بیرون رگها متعفن میشود و آن
موضع را که خلط در اینجا متعفن میشود مستوقد
عفونت میگویند یعنی جای بر افروختن حرارت

و عفونت چون معلوم شد که هر یک ازین اخلاط هم
در بیرون رگها و هم در اندرون متعفن میتواند شد
و اگر در اندرون عروق متعفن شود تب دایمی
بهم رسد و اگر در بیرون متعفن شود تب نوبه
معلوم میشود که از هر یک ازین اخلاط یکی
تب دایمی و یک قسم تب غیر دایمی حاصل میشود
بغیر از خون که ازو تب غیر دایم بهم نمیرسد
اگر چه خارج عروق هم باشد اما بطریق نوبه
که سایر اخلاط میباشند نمی باشد پس ازین
اخلاط چهارگانه چهار قسم تب داخل
عروق و چهار قسم خارج عروق بهم رسد
که مجموع هشت قسم بوده باشد و اینها را حمیات

مفرده میگویند بجهت آنکه سایر اقسام تبهای
خلطی از اینها مرکب میشوند و بنده هر یک از اینها را
جداگانه عرض میکند تا واضحتر و ظاهرتر باشد
و چون تب صفراوی نسبت باینها کرده کثیر الوقوع تر است
ابتدا بذکر آن میکند اما تب نوبه صفراوی
که خارج عروق است و آنرا غب دایره مینامند
بجهت آنکه ادوار و نوبه دارد و علامت او آنست
که یک روز در میان می باشد و معنی لفظ غب
همین است یعنی یک روز تب می باشد و یکی روز نباشد
و سایر علامات آنست که در این تب تلخی دهن
و زردی چشم و زردی رنگ و درد سر میباشد
و تشنگی و التهاب و اضطراب و تشویش احوال

وسوزش کف دست و پا بسیار می باشد و حرارت
شدت عظیم میدارد و چنانچه اکثر اوقات
مانع خواب و آرامی باشد و گاه باشد
که بحد هذیان گفتن برسد هرگاه تبی با این
علامات ظاهر شود سبب آن صفرا است خصوصا ٩
اگر صاحب کوفت صفراوی مزاج بوده باشد
و مزاج جگرش هم گرم باشد و غذاهائی که میخورده باشد
غذائی چند باشد که از آن صفرا هم تولد کند مثل
شیرینی و چیزهای گرم بسیار شور و شراب کهنه
و امثال اینها و فصل فصلی باشد که در آن صفرا بسیار
بهم رسد مثل فصل تابستان هرگاه این علامات
یا علاماتی که بیشتر ذکر شد جمع شود جزم حاصل شود

که

که تب صفراویست و همچنین اگر در آن اوقات
تب صفراوی مردم را بسیار میشده باشد
صفراوی بودن تب جزم میشود و یکی دیگر از علامات
تب صفراوی آنست که زمان تب صفراوی خالص
زیاده از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت
نمی باشد پس اگر زیاده از دوازده ساعت
تب بماند معلوم میشود که خلط دیگر مثل بلغم
با او شریک است اما قانون علاج این تب اینست
که اگر صاحب کوفت جوان و قوی و شراب خوار
و فراغت کن بوده باشد و نبضش مستعد
فصد باشد و مدتی باشد که فصد نکرده باشد
اول فصد کنند از رگ بدن و بقدری که احتیاج است

نحوی کم کنند و اگر صاحب کوفت برخلاف
این بوده باشد یعنی پیر و ضعیف باشد
فصد احتیاج نیست دوا باید داد و در روز دو در
چهار یا پنج روز اول این کوفت لعاب بهدانه م۲
بزرقطونا م۲ شیره تخم خیار م۳ تخم کاسنی م۲ هر یک
تخم کدو م۲ تخم هندوانه م۲ بدهند جمیع اینها را همیشه
لازم نیست دادن بلکه در دو سه روز اول
لعابها را با یکی از این شیرها یا دوتا از این
شیرها بدهند و اگر بمحض همین تب برطرف شود
احتیاج بسایر اینها نیست و اگر برطرف نشد
آخر اینها را هم باید داد کم و زیاد اینها از کمی
و زیادتی تب معلوم میشود و اگر تب بسیار گرم باشد

وزن

وزن او و تب را بیشتر و تبرید را قوی باید کرد
و اگر تب بسیار کم بوده باشد وزن ادویه
کمتر باید باشد و وزنی که حقیر برای دواها
نوشته خواه در اینجا و خواه در غیر اینجا قدر
اعتدال است از این بیشتر و کمتر میتوان کرد هرگاه
چهار پنج روز اینها داده شد و تب مفارقت
نکرد مسهل صفرایی باید داد یا منضجات و آنچه
مناسب این وقت است مثل اینهاست بنفشه م۳
عنب الثعلب م۳ پوست کاسنی م۲ تخم کاسنی م۲ تخم خیار م۳
مغز تخم کدو م۲ عناب بیست دانه سپستان بیست دانه گل نیلوفر م۲
شیرخشت ده م ترنجبین ده م فلوس خیارشنبر ده م آلو بخارا ده دانه
تمر هندی ده م زرشک م۳ پوست هلیله زرد م۳ کابلی م۲

ریوند چینی مجموع اینها را یا بعضی اینها را بخیسانند
و بدهند و بقدر آنچه محتاج اند بدهند اگر
همه را باید داد همه را بدهند و اگر بعضی را باید
داد بعضی را بدهند اگر یک مسهل دادن
کافی نبوده باشد مکرر بدهند تا نوبت مفارقت
کند اما می باید که در روز نوبت مسهل ندهند
بلکه همان لعابها و شیرها که عرض شد
بدهند و در غیر روز نوبت مسهل بدهند و اگر
طبیعت خوب عمل نکرده باشد و زدن ملینات
و مسهلات مثل فلوس و شیرخشت و ترنجبین
و هلیلجات را بیشتر کنند و اگر طبیعت برخلاف
این بوده باشد کمتر و چون ریوند چینی باعث

اضطراب

اضطراب میشود تا مطلب تمام شود دواها حاصل
میشده باشد انرا ندهند بهتر است و در وقتی
که صفرا مخلوط با بلغم بوده باشد استعمال ریوند
کمال مناسبت دارد و اگر گاهی خواهند که تبرید کنند
وان لعابها و شیرها را نخواهند بدهند آب یخ
کاسنی تازه یا آب برگ آن یا آب کدو بسیار
مناسبست و همچنین اگر گاهی خواهند مسهل
خفیف ضعیف بدهند شیرخشت و ترنجبین را
از هر کدام ده یا پانزده مثقال با آب کاسنی
و امثال آن که مذکور شد بدهند و اگر احتیاج باشد
قرص طباشیر کافوری یا قرص طباشیر ملین با این
آبها یا با لعابها و شیرها میتوان داد و منخر

قرصها در خاتمه عرض میشود دادن قرص کافور
در صورتیکه حرارت بمفرط باشد اما در اوایل
و بیش از مسهل البته قرص کافور ندهند که باعث
خامی مادّه میشود مگر اینکه دانند که ماده بسیار
کمست و بدادن قرص کافور ساکن میتواند شد
درین حال میتوان داد امّا نادر میباشد امّا وقتی
که مادهٔ کوفت را بدوای مسهل دفع کرده
باشند و بغیر از نبض و قاروره معلوم شود
وقت دادن او راست امّا قضا غذای این کوفت
در اوایل برنج آب و ماش برنج و آش جو است بقدری
که قوت وفا کند باین اکتفا نمایند اکثر اوقات
آنست که تا دوازدهم کوفت نشود بغیر ازینها

این م

غذائی

غذائی دیگر داده نمیشود بعد از آن آش خروس بچه
و شلد آن میتوان داد و اگر مادّهٔ کوفت صفرای
تنها بوده باشد با تمر هندی و زرشک ترش هم
میتوان کرد و پرهیز تا دوازدهم فرمودن در صورتیست
که مریض توانا و قوی بوده باشد و اگر اتفاقاً
ضعیف المزاج بوده باشد پیش از دوازدهم
لاعلاج حیوانی داده میشود و گاه هست که بیمار
بنعمت و فراغت خو کرده است و پرهیز بسیار
براو بسیار شاق و دشوار میباشد و مادّه
کوفت سهل است درینصورت هم حیوانی از زود
ترک میتوان داد و امّا تا ممکن است احتیاط نت
که داده نشود تا دوازدهم شود و گاه باشد

17

که بیش از این هم پرهیز باید فرمود و اگر حرارت
والتهاب بسیار بوده باشد آب هندوانه
و مغز خیار تازه میتوان داد و گاه باشد
که انار میخوش هم توان داد اگر باین تدبیر
سلوک شود بعنایت الله تعالی مرض بزودی
زایل میشود بجهة آنکه اکثر آنست که تب
صفراوی خالص در نوبت چهارم برطرف
میشود و بیش از هفت نوبت که چهارده روز
بوده باشد نمیباشد اما تب صفراوی دایمی
که آنرا غب لازمه و بعضی حمی محرقه نیز میگویند
علاماتش بعینه علامات غب دایره است و تفاوت
که هست اینست که همان علامات در اینجا شدیدتر

و تب

18

و تب کمتر می باشد و زبان خشک میشود بلکه
گاهی از زیادتی حرارت سیاه هم میشود و میسوزد
و فرق دیگر اینست که در غب دایم یک روز تب
می باشد و بعرق برطرف میشود و یک روز مطلقا
تب نمیباشد و درین همیشه تب شدید و التهاب
و اضطراب بسیاری باشد بلکه هر یک روز
درمیان اندک تب اشتداد و زیادتی هم
در تب بهمیر بهم میرسد و باز باندک عرق
آن اشتداد و زیادتی زایل میشود و تتمه
باقی میماند و قانون معالجه این نیز بعینه
قانون معالجه آنست و مغایرتی که هست اینست
تبرید و ترطیب و پرهیز بیشتر از آنچه در آنجا فرمودند

درین مرض باید بعمل آورد بجهة آنکه در تب دایمی
خطر بیشتری می باشد بنهایت مبالغه در تبرید
و پرهیز بعمل باید آورد و اکثر آنست که تا روز
هشتم نشود مسهل نمی باید داد بلکه بمعالجات لعابها
و شیرها اکتفا می باید کرد و غذا آش جو می باید داد
با اسفناج و کدوی تازه اگر بهم رسد و روز هشتم
مسهل داد و گاهی هست که بسبب قبض بودن طبیعت
و زیادتی حرارت پیش از هشتم ملین دادن
ضرور میشود و این موقوف بحدس است و در آخرها
کوفت کافور تنها و قرص کافور از واجبات است
هندوانه و تخم خیار تازه و امثال اینها در این تب
بخاطر جمع می باید داد که آب هندوانه بسیار ۱۹

نافع ست مجملا درین قسم تب بنهایت مبالغه در تبرید
و سایر تدبیرها که عرض شد بجا می باید آورد و هیچ
قسم تبی اینقدر محتاج به تبرید و ترطیب نیست که این تب
و گاه هست که احتیاج به لخلخه میشود که از صندل
سرخ و سفید و گل ارمنی با آب کشنیز تازه و آب سیب
و سرکه سامان داده باشند و همچنین مالیدن اینها
بر کف دست و پا و بر حوالی دل گاهی ضرور میشود اگر
حرارت مفرط باشد این تدبیرات را نیز بعمل آرند
که نافعست انشاء الله تعالی **فصل دوم** در بیان
تب دموی دایم که داخل عرق و قبیت و آن احم مطبقه
می نامند علامتش سرخی رنگ است و سرخی چشم
و پری رگهای بدن و برافروختگی بشره و عظیم بودن نبض

سرخی

وشیرینی مزه که دهن و قلق و اضطراب و تشویش
احوال و بی‌تابی اما نه بمرتبه که در تب صفراوی
می‌باشد و فرقی که میانه تب صفراوی دایمی
و تب دموی اینست که در تشویش احوال و سوزش
کف دست و پا و بعضی علامات دیگر اگرچه شبیه
به تب صفراوی می‌باشد اما بان شدت نمی‌باشد
و این تب اندکی ملایم‌تر از ان تب می‌باشد و فرق
دیگر آنست که تب دایم صفراوی هر یکروز در میان
چنانچه عرض شد اشتدادی میکرد و این
تب آن اشتداد را ندارد و از جمله علامات
تب دموی آنست که غالبا در این تب درد کمری
باشد اگر صاحب کوفت جوان و مزاج اصلیش

دموی بوده باشد و شراب و کباب بسیار میخورده
باشد و فصل فصلی باشد که در و خون بسیار
بهم رسد مثل بهار در این وقت جزم حاصل میشود که تب
دموی است اما قانون علاجش اینست که ابتدا
بفصد کنند و خون بسیار بگیرند از رگ بدن
و اکثر آنست که یک فصد کافی نیست اگر صاحب
کوفت جوان و قوی المزاج بوده باشد دو فصد
و سه فصد گاه هست که ضرور میشود اما فاصله
میان فصدها و آرامی باید داد تا ضعف بهم نرسد
و دوا در اوایل این کوفت همان لعابها و شیرهاست
که در تب صفراوی مذکور شد و اگر بمحض این تدبیرات
تب زایل نشد معلوم میشود که خلط دیگر هم

مثل صفرا دخلی درین هست درین صورت احتیاج
به ملینی میشود و ملینی که مناسب آن حالت همان
ملیناتیست که در تب صفراوی عرض شد بغیر از
ریوند چینی که در اینجا مناسب نیست همچنانکه
این تب شبیه ست به تب صفراوی علاجش هم
بعلاجهای آن مناسبتی دارد قرص کافور و قرص طباشیر
و سایر آنچه در تب صفراوی مذکور شده درین تب
نیز بکمال مناسبت دارد و غذا درین تب بعینه همان
غذاهاییست که در تب صفراوی عرض شده بهمان
طریق که در آنجا بعمل می آرند در اینجا نیز بعمل آرند بی
زیادتی و نقصان و یک قسم تب دیگر از تب دموی
می باشد که خون متعفن نمیشود بلکه بجوش می آید

بی آنکه

بی آنکه متعفن شود و از حرارت بدل می آید و باعث
تب میشود و این تب همان تب ست که قبل ازین
عرض شد که از جوش خلط بهم میرسد نه از تعفن
خلط و علامت این همان علامتهاییست که عرض
شده و علاجش نیز همان **اما** اینکه درین قسم
احتیاج بملین نمیشود بمحض فصد کامل و پرهیز
و دادن لعابها و شیرها تب مفارقت تام میکند
و بنده این قسم تب را دیده ام که بمحض فصد
کامل و دادن لعابها و شیرهای مذکور عرق آمد
و تب برطرف شد با آنکه بسیار کم و هیچ احتیاج
بملین نشد قرص کافور درین قسم بسیار بسیار
مناسب ست و این قسم تب را بزبان یونانی

سونوخس میگویند امّا دموی خارج عروقی
آنست که بعد از بهم رسیدن ورمهای دموی
بهم رسد مثل دمّلهای خونی و ورمهای اندرونی
خونی که در وقت ریختن خون بآن اعضا گاه
که اندک قشعریره بهم رسد و تب می‌آید اگر باین
اعتبار این را نوبر نام نهند میتواند بود و بعضی
اطبّا این را نوبر گفته‌اند و ازین قسم تب است
ذات الجنب دموی که ورم پهلوست و سرسام
دموی که ورم دماغست و درین قسم تب کمتر
که تب مفارقت کند بلکه همیشه تب می باشد
و در وقت ریختن خون بآن اعضا که ورم دارد
اندک قشعریره گاه بهم میرسد و تب زیاد میشود

علامات

علامات این قسم تبها بعینه همان علامات تب
که مذکور شده و طریق علاجش نیز از غذا و دوا
و غیره همان طریق است امّا اینکه تبی که از بهم
رسیدن دمّل بهم رسد علاجش آسانست همان
تدبیر که مذکور شد از فصد و دوا و غذا بعمل آرند
تا دمّل سر وا کند همین که دمّل سر کشود تب زایل
میشود اما علاج تبهائی که از ورم دماغ و ورم
پهلو بهم رسند اگرچه شبیه است بعلاج تب
دموی دایم امّا بعضی تفاوتها و اشکالها دارد
که بی حضور طبیب حاذق دخل در آنها نکردن
اولیست بجهة این قسم علتها خطر بسیار
دارد و علاجشان کمال اشکال دارد لهذا عرض نمیکند

فصل سیوم در بیان تب بلغمی غیر دایمی که
خارج عروقیست و آنرا مواظبه میگویند علامت
این آنست که ابتدا بچاهیدن و لرزیدن پیش شود
و سردی در سر انگشتها و دست و پا تمام بهم رسد
و مدت قشعریره و چاهیدن بطول می‌کشد
و زود بدن گرم نمیشود و تب و التهاب بزودی
حاصل نمیشود چنانکه در تب نوبه صفراوی
میشد بلکه گرمی بدن و تب بتدریج بهم رسد
و اکثر آنست که یک لحظه گرم میشود و باز سردی
چاهد و این معنی مکرر واقع میشود تا اینکه
بدن گرم شود و تب بهم رسد و بعد از آنکه بهم رسید
شدت و گرمی تب نه بمرتبه تب صفراوی و تب

دمویست

دمویست بلکه از آنها ملایم‌ترست و تشنگی و اضطراب
کمتر و علامت دیگر آنست که اکثر نوبه در حوالی
شام و شبها میباشد و کمتر که در اوایل روز
و وقت گرمی روز نوبه بیاید و علامت دیگر
آنست که درین تب عرق بسیار نمی‌آید خصوصا
در اوایل کوفت و اگر عرق هم بیاید اندکی میباشد
و چسبنده و لزج میباشد و هرگز درین تب بدن
از تب پاک نمیشود بلکه اکثر آنست در شبانروزی
چهار پنج ساعت تخفیف می‌یابد و باز بحوالی
که ذکر شد لرزه آید و عود میکند غرض که در
بیست و چهار ساعت شبانروز چهار پنج ساعت
تخفیف می‌یابد و باقی ساعات اشتداد میدارد

تا اینکه عرق سهل بیاید و تخفیف بیابد و اگر با این
علامات صاحب کوفت بلغمی مزاج بوده باشد
و بسیار خوار و فصل فصل زمستان باشد
یقین حاصل میشود که تب بلغمی است و اگر در آن
وقت مردم را تب بلغمی بسیار عارض میشده باشد ۲۹
بلغمی بودن تب جزم تر میشود و یکی دیگر از علامات
این تب آنست که اکثر با این ضعف معده
مر باشد و این تب بسیار در بر میتواند کشید
چنانکه حکمی است که یکسال امتداد بیابد
خصوصاً اگر تقصیری هم در علاج یا پرهیز واقع
شود علاوه علت میشود اما طریق علاج این
خالی از اشکالی نیست بجهة آنکه حرارت تب برای م

لابد

لابد تبرید می باید کرد یا ترطیب و این هر دو باعث
زیادتی بلغم میشود و اگر تبرید و ترطیب نکنند
حرارت اشتداد می یابد باری مجمل از قانون
علاج عرض میکند در اوایل سکنجبین یا آب گرم
پیش از وقت نوبه بدهند و قی بفرمایند و چند
روز متوالی چنین کنند بعد از آن منضج با این
انذر یک دو مثقال نسخه بدهند بادیان بیخ بادیان اصل السوس
گلقند افتادی ده مثقال انیسون رومی تخم کشوث نانخواه
تخم شبت پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی پوست بیخ کبر از
هر یک دو مثقال مویز منقی هفت مثقال این دواها
بجوشانند و بدهند دو سه روز این منضج را
بدهند بعد از آن این دواها را اضافه اجزای

سابق نموده بدهند ترید سفید پوست هلیله کابلی
غاریقون سفید اگر بمحض حمیت طبیعت عمل خوبی
میکرده باشد یکروز منضج را بدهند و بعد از آن
مسهل را اضافه نمایند و بدهند تا کوفت برطرف
شود و اگر بمحض اینها بالکلیه مفارقت نکند چند
روز وقت خواب دواء الترب بدهند بالاکرم
و نسخه آن در خاتمه عرض خواهد شد این
تدبیرات را اگر بعمل آورد تا مطلب حاصل شود
و اگر بلغم غالب بوده باشد و باینها کوفت
زایل نشود معجون مسهل بلغم که در خاتمه
عرض شده بدهند بوزنی که در آنجا مذکور شده است
اما بشرط آنکه اول منضج مذکور را بدهند و بعد از آن

معجون را

معجون را و این تدبیر را نیز مکرر بعمل آرند تا مطلب
بعنایت الهی حاصل شود اما مسهلات را چه مکرر نمی
باید داد بلکه هر چند روز که مسهل دادند چند روز
دیگر استراحت بفرمایند باز شروع در دادن مسهل
کنند بجملة این کوفت اگر قوی بوده باشد گاه هست
که بمحض اینها هم برطرف نمی شود و سایر ادویه
و معاجین بسیار بکار می باید برد تا برطرف شود
و در آخرهای این کوفت مثرودیطوس و تریاق فاروق
مناسب است غرض که بی وجود طبیب حاذق علاج این
کوفت مشکل است اما غذای صاحبان این کوفت
در اوایل ماش برنج و برنج آب است اما چون این کوفت
دور و دراز میکشد برای حفظ قوت حیوانی

زودتر میتوان داد آش مرغ وشله مرغ وچلاو
وبوز قلیه بگوشت مرغ باادویه حاره مناسبست
بلکه اگر معلوم شود که کوفت بطول خواهد کشید
طعامها بگوشت بره میتوان داد دیگر گوشت کبک
وطیهو وتذرو بسیار مناسبست از جمله چیزهائی
که دراین کوفت بسیار مضرست آب بسیار
سردست خواه یا یخ سرد شده باشد وخواه
با غیر آن البته ازان اجتناب می باید فرمود
که باعث طول ایام مرض میشود اما تب دایمی
بلغمی که انرا حمی لثقه میگویند علامتش همین
علامات است بعینه وتفاوتی که هست اینست
که دراینصورت هرگز تب تخفیف نیابد وهمیشه

می باشد

می باشد ولرزیدن وجاهیدن نمی باشد مگر بسیار کم
وعلاج این بعینه علاج آنست وتفاوتی که هست
بجهة اینست که دراینصورت مسهل بیشتری
باید داد ومبالغه ودقت درعلاج بیش از
بیش می باید کرد تا اینکه خدای تعالی شفا بدهد
واین تب بسیار بسیار شبیه است به تب دق چنانچه
گاهی بر اطبا هم مشتبه میشود گاه هست که این تب
را تب دق گمان میکنند وعلاج تب دق میکنند
وتبرید بسیار بسیار بعمل می آرند واین کوفت را بدور
ودراز میکشانند تا اینکه خدا بفریاد برسد
وطبیب حاذقی دچار شود وگاهی برعکس این تب
دق را این تب گمان میکنند وگرمی بسیار میدهند

ودولی مسهل بسیار بکار میبرند و بیمار بیچاره
را از حلیهٔ حیات عاری میسازند و بعضی اوقات
اخرها معلوم میشود که تب بلغمی نیست و تب دق
است دران وقت کار از تدبیر گذشته است و تب
دق کار خود کرده اعاذنا الله منه فصل چهارم
دربیان علامات تب سوداوی و علاج آن
بباید دانست که تب سوداوی چنانکه عرض شد
دایم و غیر دایم می باشد و غیر دایمی او را ربع
دایره میگویند دو روز نوبه نمی آید و یکروز می آید
و این تب عاقبت خیر و عیار کرست و ظاهر تر
از انست که محتاج به بیان علامات باشد
اما هر گاه با تب دیگر مرکب شود مشتبه میتواند شد

بنابرین

بنابرین بیان علامات کردن لازمست تا دران
وقت اشتباه نماند علامت اول این آنست
که ابتدا بقشعریره میکند و بعد از ان لرز بسیار
بسیار شدید میدارد بحیثیتی که از شدت لرز
گاه باشد که دندانها بهم خورد و درد اعضای
شدیدی هم می باشد چنانچه گمان میکنند
که استخوانهاش کوفته میشود و درد میکند
مجملا شدت لرز و ازاری که درین می باشد
در هیچ قسم نوبه نمی باشد و از جمله علامات
خاص این نوبه که در نوبهای دیگر بان مرتبه نمی باشد
صغر نبض و ضعف آنست که در ابتدا آمدن
نوبه بسیار نبض ضعیف و صغیر تمامی باشد

واین تب گرمتر از تب بلغم و ملایم‌تر از تب صفراوی
می باشد و تشنگی و التهاب اگرچه می باشد
اما بان رتبه که در تب صفراوی می باشد
نمی باشد و کمست که اول بار تب ربع بهم رسد
بلکه اکثر آنست که تبهای دیگر که بطول
می کشد منجر باین میشود هرگاه با علامات
مذکوره اتفاق افتد که فصل پائیز و صاحب
کوفت سوداوی مزاج بوده باشد مشخص میشود
که مادهٔ تب سوداست و همچنین هرگاه دران
اوقات تب ربع مردم را بسیار عارض میشده
باشد این معنی مشخص تر میشود اما قانون
علاجش اینست که اگر مزاج و سن و قوتش

تقاضای فصد کند اول فصد کنند از رگ باسلیق
و انقدر خون بگیرند که ضرور دانند و تشخیص
کردن قدر خون بر ادراک عالی شما دشوار نیست
اگر قوت قوی باشد و سایر احوالش دلالت
بر زیاده خون کند بیشتر می باید گرفت
والا کمتر و بعد از انکه از فصد فارغ شوند
در روزهای نوبه بیش از آمدن نوبه سکنجبین
یا آب گرم بدهند و قی بفرمایند و انقدر که
بیمار را ممکن باشد بیش از آمدن نوبه قی میکرده
باشد و اگر با سکنجبین و آب گرم آسان قی
نمیکرده باشد چغندر و خردل را بجوشانند
و اندک نمک داخل نموده از آب آن بدهند

قی آسان تر آید و اکثر از پی هم قوی تر خواهند
با چقندر و خردل ترب اضافه نموده بجوشانند
و آب آنرا بدهند و اگر یک پیاله شراب گرم بر روی
اینها بدهند قی کردن بسیار آسان میشود و بعد
کوفت از جهت غذا پرهیز را بسیار تنگ نباید
گرفت چون این کوفت زود کمتر که بر طرف
شود غذاهای لذیذ مناسب باید داد تا قوت
قوی بماند برای طول ایام مرض بگوشت مرغ
جوان و بره و بزغاله هر قسم طعام که خواهد
میتواند خورد و از غذاهای که مولد سودا است
اجتناب نمودن لازم است مثل بادنجان
و لبنیات مثل کشک و پنیر شور و مانند اینها

و مزبها مکرر بخنا و ترشیها مگر ترشی گل کبر و آبکامه
که گاهی با چاشنی قند میتوان خورد و شیرینها
مربیات و غیره میتوان داد بجمله چون این کوفت
بطول کشید نیست توسعه در غذاهای مناسب
می باید فرمود اما دوای بسیار نباید بکار برد
تا کوفت زایل شود مسهلات مکرر نباید داد
بعد از منضجات بسیار بجهت آنکه مادهٔ سودا
چون غلیظ میباشد تا منضج بسیار خورده نشود
مسهل دفع آن نمیتواند کرد بلکه اگر بی منضج
مسهل داده شود آنچه لطیف است دفع میشود
و غلیظ آن میماند و اضطراب و تشویش بیشتر
میشود و اکثر آنست که تب ربع بهمین علت

دیر میکشد یا طبیب در منضج دادن تقصیر میکند
یا بیمار در خوردن آن کاهلی مینماید و پیش
از پخته شدن ماده مسهل میخورد و آنچه لطیفست
میرود و غلیظ میماند منضجاتی که مناسبست مثل
اینهاست پوست بیخ کبر اسارون رومی پرسیاوشان
بادیان پوست بیخ بادیان بسفایج فستقی
گاوزبان کیلانی نانخواه تخم شبت اصل
السوس از هریک دو مثقال شاهتره سه مثقال
مویز منقی ده مثقال این دواها را بجوشانند،
و چند روز متوالی بدهند بعد از آن که ماده
خوب نضج یافت و پخته شد مسهل بدهند
و مسهلی که بسیار مناسبست و مجربست اطبات ۴۱

حتی

حتی تجربه بنده هم رسیده است طبیخ افتیمون است
از اباجتی که در خاتمه عرض میشود بدهند باین
روش که حب را سحر بدهند و مطبوخ را صبح
بعد از سه ساعت بعد از آن چند روز
استراحت بفرمایند و باز منضج بدهند و بعد
از آن مسهل همچنین آن طریقه را مکرر بعمل
باید آورد تا کوفت بعنایت الهی برطرف شود
غذا در ایامی که مسهل و منضج خورده میشود
قیمه شوربا است یا نخود آب با ادویه حاره
و بره هم و زعفران بگوشت مرغ و بزغاله و امثال اینها
و در ایام استراحت هرچه بیمار میخواهد
بدهند از غذاهای که مناسبست و در اوقاتی

که استراحت میکند و منضج و مسهل میخورد از معجون
حیثیت که باز در خاتمه عرض شده بقدر یک مغز
فندق میخورده باشد که آن معجون را درین کوفت
نافع شمرده اند بعرض میرساند که دواهائی 42
که درین کوفت داده میشود همگی گرمند و همه کس را
نمی توان چلد و در همه فصل بسیار نمیتوان فرمود
مثل آنکه اگر صاحب کوفت را مزاج اصلی بسیار
گرم باشد و فصل فصل تابستان باشد در صورت
از دادن این دواها بی آنکه دوائی که اصلاح
حرارت اینها بکند اضافه نمایند احتیاط می باید
فرمود بلکه در چنین حالی تبریدات مناسبه
می باید فرمود تا اصلاح حرارت این دواها بشود
غرضکه

غرضکه در صورت مذکوره داخل منضجات و مسهلات
دواهائی که در علاج تب صفراوی مذکور شد می باید
کرد و بمحض همین هم اکتفا نکرده در اوقات استراحت
شربتهای خنک که مناسب بوده باشد می باید
داد تا اگر ضرر و غایله از دواهای گرم بهم رسیده
باشد باین تدارک شود و امثال این معانی
که عرض شد بر ادراک عالی شما آسانست
اما علاج تب سوداوی که انرا ربع لازمه میگویند دایمه
باین طریقت بعینه و تفاوتی که هست اینست
که در دایمه مبالغه در نضج دادن ماده و اسهال
بیشتر از بیشتر می باید کرد بجهت آنکه ماده
دایمه بیشتر و عسر الزوال ترست و این قاعده کلیت

که علاج تب دایم هر خلطی از اخلاط بعینه علاج
تب نوبه آن خلط است و مغایرتی که هست اینست
که در دایمی مبالغه در هر باب بیشتر از انچه
در غیر دایمی کنند می باید کرد این قسم تب را
که ربع از جمله شمرده اند بسیار بسیار نادر الوقوع است
نه برای انکه شایع و متعارفست عرض شد
بلکه به تبعیت اینها عرض شد و الا بسیار نادر
الوقوع است چنانچه بنده سالها است که بدولت
شما خدمت معالجه امراض دارم هنوز این
قسم تب را ندیده ام اینست مجملی از قوانین علاج
هشت قسم تب که عرض شد و اینها را حمیات
مفرده می نامند چنانچه عرض شد و اکثر اقسام

تبهای دیگر از اینها مرکب می باشند و آنها را
حمیات مرکبه می نامند مثل انکه یک تب
صفراوی با یک تب بلغمی جمع شود یا یک تب
دموی با یک تب سوداوی مرکب شود و اقسام
تبهای مرکب بسیار است و علاج اینها نیز بسیار
دشوار و بنهایت دقت و سعی در تشخیص اینهای
باید کرد تا خطا در علاج واقع نشود مثلا اگر تب
مرکب از صفرا و بلغم بوده باشد می باید تشخیص
کرد که بلغم غالب است یا صفرا علاج موافق کرده شود
و مجمل طریق تشخیص اینست که مثلا هرگاه تب مرکب
از صفرا و بلغم بوده باشد علاماتی زیادتی
صفرا و بلغم هر دو خواهد بود و علامت هر کدام که بیشتر است

دقت

آن خلط غالب ترجیح اهم بود و همچنین در سایر
اخلاط هرگاه مرکب باشند اگرچه بعد از دانستن
حمیات مفرده شناختن حمیات مرکبه بپیش
فطرت عالی شما که قدرت کده فطرت نامه
الهیست هیچ اشکالی ندارد اما چون مامور
بذکر و عرض اینها نبود لهذا عرض نکرد و بهمین
اکتفا کرد اگر امر عالی صادر شود مقالات
مفصله در این باب و سایر ابواب طب
نوشته شود که این مختصر در نهایت اجمالست
خاتمه در ذکر نسخهائی که در اثنای عرض
معالجات اسامی آنها را ذکر کرده بود لازم
دانست که اصل آن نسخها را عرض کند که اگر در وقتی

احتیاج شود و ساختن آنها حاضر نبوده باشد
از روی این نسخها ساخته شود نسخهٔ قرص طباشیر
کافوری که نافعست انشاء الله تعالی تبهای دموی
و صفراوی را مروارید سفید طباشیر سفید
صندل سرخ صندل سفید تخم کاسنی گل ارمنی شسته
مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه
تخم جزر مغز بهدانه صمغ عربی نشاسته کثیرا
رب السوس کافور اجزا را نرم کوفته و بیخته اقراص
سازند و در سایه خشک کنند قرص یکمثقال
بوده باشد و در وقت احتیاج یکعدد قرص را
بطریقی که ذکر شده بدهند نسخهٔ قرص طباشیر
ملین که بجهت تبهای صفراوی عرض کرده بود

که نافعست طباشیر سفید مغز تخم کدو تخم کاسنی
مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ مغز تخم خیار
ترنجبین اجزا را کوفته و بیخته قرص سازند
و در سایه خشک کنند قرص یکمثقال بوده
در وقت احتیاج یک قرص یا دو قرص را میداده
باشند نسخه دواء التربد که عرض کرده بود
که نافعست تبهای بلغمی را تربد سفید مصطکی
زنجبیل قند سفید تربد را پوست بتراشند
و با روغن بادام چرب نمایند بعد از آن
با سایر اجزا بنرم بکوبند و بیزند
و در وقت حاجت یکمثقال یا دو مثقال
از آن اشبها وقت خواب با یک پیاله آب گرم

بدهند

بدهند تربد را بجهت آنکه میباید تراشید و چرب
کرد که دفع مضرت آن بهمین میشود لهذا
بدون این تربد را استعمال نمیکنند نسخه
معجون مسهل بلغم که عرض کرده بود که بجهت تب
بلغمی نافعست تربد سفید شحم حنظل عصاره
افسنتین مصطکی ایارج فیقرا تربد را بطریقی که مذکور
شد پوست بتراشند بعد از آن با روغن بادام
چرب نموده با سایر اجزا بنرم بکوبند و بیزند
و با سکنجبین عسلی سرشتند و در وقت احتیاج
نصف این مجموع را بدهند و اگر طبیعت عمل خوبی
نکند و مزاج قوی بوده باشد مجموع را هم
میتوان داد نسخه مطبوخ افتیمون که مسهل

سوداست و بجهة تب ربع ومالیخولیا وامثال
آن بسیار نافع است بعد از آن که مادّه پخته
شده باشد ومنضج داده باشند صفت آن
هلیله سیاه بسفایج فنقرسامکی تربد سفید
اسطوخودوس مویز منقی افیتمون رومی ٥١
بطریقی که رسمست بجوشانند و مجموع را بر هند
بعرض میرسانند که نسخهٔ افیتمونی که بعضی مطبوخ ٣
اطبای قدیم وضع کرده اند همین است که عرض شد
اما در میان متاخرین اطبا مشهور است که سنا مکی را
بی کاسنی نمی باید داد بجهة آنکه کاسنی اصلاح
مضرت سنا میکند بجا کردن مطبوخ افیتمون
دو مثقال کاسنی اضافه نمایند بهتر است هم دفع

مضرت

مضرت سنا میکند و هم مناسب مقامست و منافاتی
بمطلب ندارد و بنده همیشه مطبوخ مذکور را
با کاسنی میدهیم نسخه حتی که قبل از مطبوخ
افیتمون میباید خورد در وقت سحر سه ساعت
و صبح مطبوخ ٣ بیشتر از مطبوخ را بر روی آن می باید اشامید
غاریقون سفید ثلث هندی خربق سیاه اجزا را
کوفته و بیخته با شربت قند حب سازند و مجموع را
چنانکه عرض شد سه ساعت بیش از مطبوخ بدهند
نسخه معجون حلیتت که بجهة تب ربع نافعست
انشاء الله تعالی حلیتت طیب فلفل سیاه برگ سداب
از هر کدام سه مثقال اجزا را نرم کوفته و بیخته
ده مثقال عسل را بقوام آورند و در آن سرشتند

ودر وقت احتیاج بقلر بلت مغز فندق کوچك
میداده باشند که نا فعست انشاءالله تعالی هذا
احز ما ارد ما والسلام علی من اتبع الهدی بلغ

٥٤

بســــــــــم الله الرحمن الرحیم وبه استعین
یا مسهل الصعاب سهل لنا سلوك طریق الصواب
واعصمنا عن الخطاء فی الخطاب وارزقنا خیر العاقبة
وحسن مآب بمحمد واله الاحباب انك انت الوهاب

وبعد

وبعد چون اکثر آشنایان حقیقی ودوستان
گرامی که نزد مامولتان در مشرب اشنائی صافی
نمی‌نماید میجواستند ومیخواهند که مقالات
وافیه ورسالات شافیه در معالجهٔ امراض
من الراس الی القدم مبلغة فارسی که درین جزو
زمان نفع رساننده ترتیب بنحوی که حسب الفرمان
قضا جریان ولی نعمت عالمیان صاحب قران
زمان در معالجهٔ بعضی امراض نوشته شده
نوشته شود سیما مرض اسهال که علتی است
شایع وکثیر الوقوع بواسطه حرص وشده
که در طبایع مرکوز است وعسر العلاج بحیثیتی که کم
کسی را اطلاع شافی بر دقایق قوانین علاج این کوفت

می باشد چه اطبای زمان بسکه طبابت را
وسیله تحصیل حطام دنیویه ساخته اند
فرصت تدرب و مهارت در این صناعت
و پروای عقاب و نکال آخرت ندارند و کتب
مصنفه در این باب اگرچه درجه اعلی و مرتبه
مستوفی دارند اما بسبب اختلاف زمان و تغییر
امزجه و ادویه و غیر ذلک انقدر اختلاف
و تفاوت در امر معالجات واقع شده که
بمحض انتها از عهده امر خطیر معالجه صواب
بیرون نمی توان آمد و این حقیر هرچند کثرت
اشتغال را علاوه عدم استطاعت و قابلیت
این امر میساز د معذور میدارند بناء علی ذلک

مختصری عجاله در باب اسهال که اهم مطالب ایشان است
بحسب طاقت و استطاعت خود مینویسد و سایر
ابواب را بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
حواله بوقت خود میکند امید که حق سبحانه
و تعالی قلم و رقم را از خطا نگاه دارد و الله
المعین و منه التوفیق ۵ بدانکه این مقاله
مشتمل است بر سه مطلب و مطلب اول مشتمل است بر یک
مقدمه و چهارده فصل مقدمه در تشریح اعضا
بر سبیل اجمال چون در علاج هر عضوی از اعضا
چنانکه در موضع خود بیان کرده اند معرفت
وضع آن عضو و موضع و ماهیت آن عضو بسیار
نافع بلکه ضروریست پس اولی آنست که قبل

از شروع در مطلب تشریح امعا نموده بعد از آن
بر سر مطلب رود تا فایده این مختصر اتم و اعظم
بوده مجالی را هم بصیرت ضروری حاصل شود
بدانکه حضرت قادر حکیم و صانع قدیم تمت
حکمته از غایت عنایت که در ماده نوع
انسانی داشته امعا را که آلات دفع فضول اند
متعدد آفریده تا اینکه غذای منحدر با آنها را
در اینجا مکث ضروری ممکن تواند بود که اگر
فی المثل یکی بودی غذا بزودی منحدر شدی
و انقدر مکث که جگر صاف از آن تواند جذب
کردن میسر نبودی و مع ذلک هر ساعت انسان
بغذا خوردن محتاج و بخلا رفتن لا علاج

بودی

بودی و بنا برین بایستی که اکثر اوقات خود را
صرف خوردن و بخلا رفتن بنماید و لمزار بکار ب
با امور ابدیه ضروریه در امر معاش یا معاد
خود باز ماند و مع ذلک بعلت شده ضروری
کمال مشابهت بحیوانات میداشت و بجهت همین
معنی امعا مستدیر الهیئة مخلوق شده اند چرا که این
شکل چنانکه در موضع خود ثابت کرده اند اوسع
اشکال است و دیگر از جمله عنایات نامتناهی
الهی که درین باب واقع است آنست که جمیع
امعا دو طبقه آفریده شده اند چه اگر یک طبقه
بودی بزودی و با دنی سببی باطل و عاطل
شدی بجهت انکه چون امعا مصب فضول مختلفه

حائزه حادة وموضع عفونات ومکان ملتصق
می باید بسیار غلیظ وسخین الجوهر ومستحکم
باشد که بزودی قبول فساد نتواند کرد لهذا
با وجود غلظ جوهر دو طبقه مخلوق شده اند
که اگر فساد بیک طبقه لاحق شود طبقه دیگر
قایم مقام او تواند بود تا امور که متعلق
با آنهاست بالکلیه باطل نمانند چه بسیار دیده
شده که در مرض اسهال طبقه اندرونی امعا
پاره شده وآمده ومع ذلک مریض سالها
بعد از آن زندگانی کرده فتبارک الله احسن
الخالقین بدانکه امعا بحسب عدد شش اند
اوّل معائیست که آنرا اثنا عشر میگویند دوم

صایم میگویند وسیم معائیست که دقاق نام دارد
ولفایفی هم میگویند وچهارم اعور وپنجم
قولون نام دارد وششم معای مستقیم ست
که معای آخرین ست ومنتهای او مقعده ست
ومجموع اینها مربوطند به پشت وفقرات
کمرگاه برباطات محکم بنحوی که می باید بعضی
بر سبیل استقامت واقعند وبعضی معوّج ست
وبا آنکه مجموع دو طبقه اند وغلیظ الجوهر
امّا سه تای اوّل که امعاء علیا باشند نازکتر
ودقیق ترند وبجهة همین معنی مجموع آنها را
امعای دقاق میگویند وشحمیة الباطن نیستند
چنانکه امعاء سفلی میباشند بلکه بعوض شحم که امعای

سفلی میدارند اینها رطوبة مغریه چسبنده
مغناطیسیه دارند که فی الجمله قایم مقام شحم تواند
بود و این رطوبه را رطوبت صمغ و چرب رطوبه
رصاصی خوانند چرا که بمنزله رصاص ست
بر نحاس و بمثابه صمغ و چسب در محافظت
موضعی که در انجا می باشد و همین رطوبت ست
که در اوایل اسهالها بیشتر از خود دور می آید و وجه
دقیق بودن امعای علیا آنست که چون
در انجاها اثقال غلیظه یابسه نمی باشند
چه انچه در انجاها می باشد مائیة کیلوسی
فقط ست لهذا احتیاج بدان غلظت و سخانت
که در امعای سفلی می باید و می باشد نیست بنا برین

دقیق

دقیق تر مخلوق شده اند چه لغو در طبیعت
نمی باشد چنانچه در موضع خود ثابت
شده ست و دیگر وجوه از برای دقیق بودن
اینها شارحین در کتب خود ایراد کرده اند
اما این مختصر را گنجایش بیش ازین نیست اما
امعای سفلی که موسومند با امعای غلاظ لا محاله
باید غلیظتر و سخین تر و شحمیة الباطن
باشند بجهت انکه اینها موضع تراکم و تزاحم
فضلات غلیظه یابسه اند و مستوقد عفونت
و مکان متعفنات ند پس می باید در نهایت
استحکام و غلظت باشند تا با امور مذکوره
مقاومت توانند کرد کما لا یخفی و وضع معاء

اول که اثنا عشریست بو بیل استقامت ست
تا با آسانی غذا از معده با بجا بمخذر تواند شد
و بجهت همین معنی متصل ست از طرف بالا بقعر
معده بسوراخی که در قعر معده میباشد و بواب
نام دارد و این معا را بجهت این اثنا عشری
میگویند که طول آن بقدر عرض دوازده انگشت
تقریباً میباشد و بعد از این معای صایمست
و بجهت این صایم نام دارد که عروق بسیار
از ماساریقی و غیر آن درانجا می باشد
و غذائی که باو برسد همان لحظه از انجا
منجذب میشود هرچه صافترست بجگر و مابقی
بسایر امعا میرود و از برای او هیچ نمی ماند

پس کو

پس گویا همیشه بواسطه عدم غذا روزه دارمی
باشد وعلت دیگر که غذا درانجا توقف نمی تواند
کرد اینست که صفرائی که هر روز می باید از جگر
بواسطه غسل امعا یا معا بریزد اولا باینجا میریزد
لهذا بهمان حرافت و حدتی که دارد چه هنوز مخلوط
برطوبات غذائیه که در امعا میباشند نشده ست
پس همان لحظه غذا این معا بعود هرچه درانجا
باشد منحدر میسازد و برای او هیچ نمیگذارد
ومتصل است باین معا معائی که دقاق ولفائفی
نام دارد و بواسطه این لفائفی نامیده اند
که ملتفف ست یعنی بیچیده شده ست و حلقه حلقه
گردیده ست تا اینکه غذا را درانجا مکث کلی تواند

فرمود چرا که هضمی که در امعای علیا واقع میشود اکثر
آن در معای صائم باشد پس می باید مکث بسیار در ین
موضع بکند تا جذب و امتصاص عرق کیلوس را
و هضم آن کما ینبغی بعمل تواند آمد و متصل است
باین معا معای اول امعای سفلی که اعور نام دارد
بجهة انکه یک دهن دارد که مائیة از اول تا باقی
داخل میشود و فضله آن از همان جا بیرون
میرود پس گویا یک چشم است و این معا فی الحقیقة
کیسه ایست وسیع که یک دهن داشته باشد
و بجهة این اینچنین مخلوق شده است که غذا را
درو مکث بسیاری تواند شد چرا که رطوبات
غذائیه مائیه درین موضع مستحیل ثفل میشوند

پس لابد می باید که مکث کلی در اینجا بکنند تا هضمی
که ضرور است واقع تواند شد و نسبت این معا
با معای غلاظ که امعای سفلی اند نسبت معده است
با معای دقاق و هر نقصی که در هضم معده
و سایر هضوم واقع شده باشد در اینجا
تمام میشود و لهذا بجنب وضع نزدیک است
بجگر تا اینکه بسبب حرارت جگر غذاء هضم
مستوفی تواند فرمود و کرمی که در امعا تولد
میکند در اینجا میکند چه در جای دیگر
ماده آن آنقدر توقف نمی تواند داشت که کرم
تولد کند و متصل است باین معا معائی
که قولون نام دارد و این معا کاهی مایل بطرف

یمین ست و گاهی مایل بطرف یسار تا اینکه ضبط
انفال کما یجب و ینبغی تواند نمود و بزودی مخلی
نتواند شد و قولنج حقیقی آنست که در بین روده
بهم میرسد و نام او راهم ازین معنی اشتقاق
نموده اند و متصل ست باین معا معای که مستقیم
نام دارد و این معای آخرین ست و منتهای
این چنانکه گفتیم مقعده ست و وضع این
معا مستقیم ست تا براز بآسانی دفع تواند
شد و بواسطه همین معنی مستقیم نام کرده اند
بدانکه آفریده کار را در خلقت امعا حکمت
و مصلحت بسیار ست چنانکه شرح آن در کتب
مفصله خود مشروحا بیان فرموده اند لیکن

این

این مختصر گنجایش آن نمیدارد و آنچه مذکور شد
درین مقام کافیست فصل اوّل در ذکر اسباب
حدوث ذوسنطاریا یعنی اسهال بدانکه ذوسنطاریا
در لغت یونانی قروح امعاست و قدماء اطبا
و محققین ایشان این لفظ را اطلاق نمیکنند
مگر بر قروح امعا اما بعضی اطبا اطلاق این لفظ را
بر لازم این معنی هم کرده اند یعنی اسهال
خون مطلقا از هر عضوی که باشد و بنا
برین اصطلاح اطلاق لفظ ذوسنطاریا
بر اسهال کبدی هم واقع شده چون این معنی
دانسته شد اکنون بدانکه اسهال یا معوی است
یا غیر معوی مثل کبدی و معدی و مانند اینها

اما اسهال معوی که ما درین مقاله در صدد
بیان اوئیم ومخصوص است باسم ذوسنطاریا
علی الاطلاق اسهالیست که با سحج می باشد
یعنی خراش وجراحت رودها در هر روده
که اتفاق افتد از امعای سته مذکوره وسبب
حدوث سحج گاه اجناس ثفل خشن موذی
می باشد چه ثفل بسبب خشونت وپوست
که بسببی از اسباب بهم رسانیده باشد
باعث سحج امعا میشود وایضا اجناس
ثفل علت اجتناس مواد حاده حاره است
که می باید هر روز دفع شوند مثل صفرا وسودا
واین علاوه خشونت ثفل میشود در احداث

سحج بلکه علة مستقله ایست ازبرای این معنی
چنانکه الحال مذکور میشود وگاهی سبب
حدوث سحج مرور مواد صفراویه حاره
جارده است از امعا چه صفرا بسبب حدت
که دارد رطوبات را که در سطح امعا مذکور
شد که می باشد میتراشد ومنجر اشد وبه سحج منتهی
میسازد وفایده این رطوبات چنانچه مذکور
شد آنست که جرم امعا را از مرور مواد
جارده واجناس اثفال زود زود مضرت
نرسیده بنفس خود حمایت امعا میکرده
باشد تا بادنی سببی سحج بهم نرسد
وفایده دیگر آنست که بسبب نرمی وعزوبتی

که دارد باعث لغزیدن انثفال از امعا میشود
که اگر این نبودی ثفل در امعا بسیار محتبس شدی
و باسانی دفع نتوانستی شد و بادنی سببی قولنج
بهم میرسیدی و گاهی بسبب حدوث سحج بلغم
شور می باشد چه بلغم مذکور بسبب بورقیتی
که میدارد همان فعلی که صفرا با امعا میتواند
کرد میکند در احداث سحج و گاهی بسبب سحج
سودائی باشد چه سودا بسبب حدّت
ذاتی که دارد با امعا همان فعلی که اخلاط
مذکوره میکنند میتواند کرد بلکه اقوی
از بلغم است در احداث سحج خصوصا اگر
آن نوع سودا بوده باشد که از دفع آن

زمین بجوش می آمده باشد و این قسم از رداء
انواع اسهالست و دال است بر هلاک سیما
اگر اولا همچی سودائی می آمده باشد یا بعد
از حمیات متطاوله بوده باشد و استا
د ابقراط تصریح باین معنی کرده است اما اگر
سایر انواع و اقسام سودا بوده باشد
باین رداءت نمی باشد و احتمال نجاهت
و باید دانست که اسهال صفراوی چنانکه
گفته اند در دو هفته باعث سحج میشود
و اسهال بلغمی در یکماه و سوداوی در چهار روز
یا بیشتر اما این قسم احکام در طب اکثریست
نه دایم و اختلاف در حکم مذکور باعتبار زیاد

حدت اخلاط و کمی آن ممکن نیست بلکه محقق است
و بدانکه گاهی بسبب حدوث سحج غلبه خون
یا فساد آن میتواند بود چرا که بسبب زیادتی
و غلبه خون یا حدت و تندی آن فوهات
یعنی دهنهای عروقی که در امعا می باشد
کشوده میشود و خون بجنون آن اسهال دمی
میشود و این معنی رفته رفته بسحج امعا منتهی
میگردد و این نوع اسهال اگرچه ممکن الوقوع است
اما نادر الوقوع است وگاهی بسبب عروض
سحج خوردن ادویه سمیه حاره حاده است
چون زرنیخ و امثال آن چه زرنیخ بالخاصیه
و بواسطه تقطیع هم که دارد باعث سحج میشود

وگاهی

وگاهی بسبب سحج افراط عمل ادویه مسهله می
باشد چه ادویه مذکوره بسبب حدت
و حرارت مزاج خود و بسبب جذب مواد
حاره حاده با امعا علت سحج میشوند وگاهی
علت سحج ورمست در امعا چه بعد از
انفجار آن سحج و قرحه در امعا بهم میرسد
واکثر آنست که این نوع اسهال مخصوص
با امعای سفلی می باشد چه اینها چون
غلیظ الجوهر اند چنانکه مذکور شد
تاب ورم میتوانند داشت بخلاف امعا
علیا چه در اینها ورم بهم نمیتواند رسید
بسبب رقتی که دارند و اگر بالفرض بهم رسد

زود بهلاک منجر شود بسبب قوّه حسّ حمیت
امعا و بسبب قرب و نزدیکی که باعضای
شریفه دارند **فصل دوم از مطلب اوّل** در ذکر
علامات هریک از اسباب مذکوره بدانکه
علامت سحج که از جنس ثقل بهم رسیده باشد
ظاهرست و آن وجود ثقل و ثفل است و امعا
و تقدّم قبض بودن طبع و خوردن اغذیه
غلیظه یابسه یا ادویه قابضه مثل افیون
و غیر آن قبل از حدوث مرض و بباید
دانست که اگر چنانچه سحج در امعاء عُلیا
بوده باشد وجع در زیر ناف یا بالای
ناف می باشد و خونی که دفع میشود با براز

آمیخته

امیخته می باشد چه بسبب بعد مسافت و طول
زمان رفاقت باهم خوب مخلوط و ممزوج میشوند
و ایضا اگر مدفوع کیلوسی و شبیه بماء اللحم است
علامتش اینست که سحج در امعای علیاست و همچنین
اگر مدفوع بسیار بدبو باشد از جمله علامات است
چون بسبب طول مسافت کسب عفونت بیشتر
میکند و ایضا اگر سحج در امعاء عُلیا بوده باشد
قلق و کرب و عطش و اضطراب بسیار می باشد
بجهت نزدیکی آن امعا باعضای شریفه یعنی دل
و جگر چه درین صورت بسبب مجاورت
اذیت باعضای مذکوره بیشتر میرسد لهذا
این نوع اردا و مهلک می باشد چه امعای عُلیا

بسبب رقت جوهر زود قبول احتراق و فساد میکنند
سیما اگر سحج در معای صایم که معاء دوم است
پیدا شده باشد چه درین وقت بدتر می باشد
بچند وجه یکی انکه دوا را درین معا توقفی
که اثر خود کما ینبغی تواند کرد واقع نمیتواند شد
بجهة صفرایی که هر روز بواسطه غسل امعا با معا
میریزد اولاً چنانکه مذکور شد باین امعا
میریزد و دوا را با خود چنانچه باید پیش از وقوع
فعل می برد و دیگر انکه چون صفرا اولا باین
معا میریزد بهمان صرافت و حدت خود
که ایضا مذکور شد ملاقات باین معا میکند
واین معنی نوعا فوقا باعث زیادتی سحج و عدم اندمال

مال

٣٧

مال آنست بخلاف سایر امعا چه تا صفرا بانجاها
میرسد بسبب امتزاج با غیر از حدت و صرافت
خود می افتد وجه دیگر آنست که عروق
ماساریقا درین معا بیشتر است واین معنی
باعث زیادتی اشتراک اوست با جگر و علت
رسیدن اذیت بجگر بیشتر و وجه دیگر آنست
که عروق غیر ماساریقی هم درین عضو بیشتر
می باشد واین معنی باعث آنست که در حالت
سحج خون بیشتر دفع شود و وجه دیگر آنست
که این معا ذکی الحس تر از سایر امعاست و ادراک
وجع بیشتر میکند کما لا یخفی بناء علی هذه الوجوه
این قسم اسهال بسیار مهلک و ردی می باشد

اینست علامات سحج هرگاه در امعاء علیا باشد
اما اگر در امعاء سفلی باشد وجع در مابین
ناف مر باشد و خونی که دفع میشود با براز
آمیخته تر باشد و اگر می باشد قلیل الا
متزاج تر باشد چه بسبب کوتاهی مسافت
و کمی ملاقات خون با ثفل ممزوج نمیتوانند
شد و این قسم اسهال کم مفسده تر از قسم
سابق می باشد چه مفاسدی که در انجا مذکور
شد در اینجا متحقق نیست و ایضا چون اینها
اغلظ و اقرب بطبیعت اند دیرتر قبول
خرق و زودتر قبول التیام میکنند اما
علامت اسهال صفراوی آنست که با خون

و خراط

و خراط امعا و سایر مواد مدفوعه صفرا دفع
میشده باشد و همچنین صفراویت مزاج
اصلی و خوردن اغذیه مولده صفرا و قبل
از عروض مرض و امثال اینها از جمله علا
مات است و از تشخیص امراض از امثال این
معانی غافل نمی باید بود اما علامات اسهال بلغمی آنست
که با خون و سایر مواد مدفوعه بلغم بسیار دفع شود
و بران کم رنگتر می باشد بخلاف برازی که در اسهال
صفراوی دفع میشود چه آن بسیار رنگین
می باشد و علامت دیگر آنست که نفخ و قراقر بسیاری
در معده و امعا می باشد که از بلغم مذکور تولد
مینماید و همچنین بلغمیت مزاج اصلی و سایر

امور مذکوره از جمله علامات است فلا تغفل
امّا علامات اسهال سوداوی آنست که درین
قسم مغص و پیچش و تقبض شدید دایم لازم
می باشد بواسطه یبوست و حدت سودا
و ردائت وجه که ازان بهم رسیده است
و علامت دیگر اینست که با سایر چیزهای مذکوره
مواد سوداویه هم دفع میشود و علامت دیگر آنست
که درین قسم قلق و کرب شدید ی بجهت حدّت
و احتراق سودا سیّما اگر ازان قسم سودا بوده باشد
که مذکور شد و گاه باشد که از زیادتی وجع
غش هم طاری شود و این قسم اسهال بسیار مهلک
می باشد چنانکه از استاد ابقراط نقل کردیم امّا

علامت

علامت اسهال که از غلبه و فساد خون بوده باشد
علامات غلبهٔ خون است مثل دموی بودن مزاج
اصلی و جوانی و تقدم اکل اغذیهٔ مولّده خون و حمره
بشره و عظم نبض و حمره قاروره و امثال اینها
و علامت دیگر آنست که درین قسم اسهال اول
سحج نمی باشد چنانکه گفتیم بواسطه عدم مادهٔ
مُسحجه مگر در اواخر که بعلّت کثرت انصباب
مواد گاه باشد که سحج بهم رسد و بالجمله در ابتدا
البته سحج نمی باشد و علامت دیگر آنست که علامات
بواسیر مثل وجع مقعد و ثقل آن نبوده باشد
و ایضا علامات اسهال جگری چنانکه مذکور
خواهد شد نبوده باشد در تشخیص این قسم

اسهال مبالغه والحاح بسیار می باید نمود تا خوب
مشخص نشود مبادرت بعلاج نباید کرد چه
بسیار شده است که در تشخیص مساهله کرده اند
و اسهال معوی را این قسم اسهال پنداشته بر طبق ۱.۲
آن علاج کرده اند و مریض بیچاره را از حلیه
حیات عاری ساخته اند و من دیدم که پیر
هشتاد ساله را بگمان این اسهال فصدهای
متعدد میکردند و من هرچند گفتم که یکی از علامات
غلبه خون سن است چرا رعایت نمیکنند قبول نکردند
و آن بیچاره در همان دو روز داعی حق را
لبیک اجابت گفت غرض که نهایت اهتمام
درین باب بعمل می باید آورد تا از خطا محفوظ تواند بود

اما علامات اسهالی که از خوردن ادویه سمیه
یا مسهله بهم رسیده باشد بسیار ظاهر است
و آن آشامیدن و خوردن ادویه مذکوره است
اما علامات اسهالی که از انفجار ورم
بهم رسیده متورم بودن امعاست مثل
از عروض اسهال و علامت ورم وجع و تمدد
و ثقل است در موضع مذکور بلکه اگر ورم گرم
بوده باشد وجع بسیار شدید و ضربانی می
باشد و تب و اضطراب مفرط نیز می باشد

فصل سیم از مطلب اول در ذکر اصناف سحج
و بیان بعضی امور که لایق و نافع است درین مقام
بدانکه سحج یا مری است یا معدی یا صدیدی

یادموی یا خراطی یا مخاطی یا زبدی یا قشاری
اما مری اسم اقسامست واکثر آنست که بعد از
حمیات محرقه صفراویه یا غبیه می باشد
وبسیارست که این قسم اسهال بحران آن ٨٥
امراض می باشد و بسبب حدوث این امراض
مذکوره برطرف میشوند **اما** مدی آنست
که چرک دفع میشده باشد و این اکثر آنست
که بعد از انفجار دبیلات یا اورام سرطانیه
که در احشا بهم رسیده باشند می باشد
واین قسم بسیار ردی و مهلک می باشد
سیما اگر از سرطانات امعائیه بهم رسیده
باشد **اما** اگر از غیر امعا بوده باشد

فی الحقیقه اسهال معوی نیست بلکه از آن
اعضا بامعا دفع میشود اما این معتبر گاه
مستمر و متمادی میشود منجر باسهال معوی هم
میشود چه بسبب کثرت مرور مواد فاسده
بامعاء سحج در امعا هم بهم میرسد و در این صورت
ردائت مضاعف میشود اما صدیدی و آن
آنست که رطوبت غسالی با آن دفع میشود
که گوشت فاسد بآن مستحیل شده است
و آن شبیه بزرداب چیزی می باشد و این
نوع هم ردیست مثل مدی اما بآن نمیرسد
چه این هم دلالت بر ورم احشا یا ذوبان
اعضا میکند اما دموی یا از انفتاح عروقیست

که در امعای باشد چنانکه مذکور شد یا از
عضو دیگر مثل کبد می آید و این قسم را ذوسنطاریا
کبدی میگویند و این اصعب اقسام ست
واما اسهال دموی که بعد از اسهال مراری صحیح
بوده باشد آن هم عسر العلاج است سیما اگر
بیش از آمدن خون خراطه امعا دفع میشده
باشد چه این معنی دالست بر نفوذ علت
در امعا اما خراطی آنست که سطوح امعا
منجرد و تراشیده شده باشند و می آمده
باشند و این هم خالی از ردائت نیست
چه این معنی هم دلالت بر قوت و شدت
علت دارد اما مخاطی آنست که رطوبات

مخاطیه غرویه که مذکور شد که بر سطوح امعا
می باشند می آیند و این نوع اکثر آنست که
بعد از حمیات مرکبه می باشد چه در آن
وقت اخلاط مختلفه با امعا میریزد و باعث
انجراد سطوح امعا میشود اما زبدی و آن
آنست که مثل کف چیزی دفع میشود و این
اکثر بعد از حمیات وبائیه می باشد و اما
قشاری آنست که با آن پوستها و قشرها
دفع میشود گاه هست که بسبب قروح معده
می باشد و از انجام آید و علامت این
آنست که درین صورت سحج یا وجعی در
امعا نیز باشد اما اگر سحجی در امعا بوده باشد

اینها از نفس امعا جدا شده مر آید برانکه اول
چیزی که در اسهال دفع میشود اخلاط مراریست
بعد ازان بلغمیه بعد ازان رطوبات زحیر
که بر سطوح امعای باشد بعد ازان سحج بهم رسیده ٨٩
خون وخراط وقشاره وامثال اینها دفع
میشود وبسیار باشد که طبقه اندرونی
امعا پاره شده پاره ازان دفع شود و
مریض بمیرد وحقیر این معنی را دیده ام
واین صورت در صورتیست که سحج در امعا
سفلی که غذا ظن بوده باشد چه اینها را تاب
صدمه چنین مر باشد واما امعای
علیا بجهة رقت وقرحی که باعضای شریفه

دارند تاب اینقدر جراحت نمیتوانند آورد
اما اگر انخراق متعدی بطبقه خارجه هم شود حیات
محال است اگرچه نقل کرده اند که شخصی را طبقه
خارجه امعا هم سوراخ شده بود اما براز از
زیر ناف آن شخص که بواسطه دبیله که در اینجا
بهم رسیده بود و سوراخ شده بود دفع میشد
واین را شیخ ابو علی هم نقل کرده و ممکن دانسته
وگفته که اما جالینوس محال میداند وچون
از بعضی ثقات شنیده که شخصی را شمشیر بر شکم
خورده بود هر چند میخواستند بخیه کنند
رودهای انشخص زور میکرد وبخیه را
پاره میکرد چند مرتبه بخیه کردند وانچنین شد

اخر انشخص بتنگ آمده خود پاره از رو
دهای خود را گرفته و بکارد بریده و تتمه
باندرون شکم خود جای داده بعد از ان
بخیه کردند و بخیه به شد و زخم او
ملتئم شده سالها بعد از ان میزیست
حتی اینکه انشخص را بعد ازین عارضه
فرزندی هم بهم رسید اما خود بخود
دبر ناقص سوراخ شده بود و براز همیشه
از ان راه دفع میشد والله قادر علی
ما یشاء وبباید دانست که هرگاه با اخلاط
امعا و خون صفرا یا سودای یا بلغم عفن
یا رنجاجی دفع میشده باشد این علامت

اینست

اینست که هنوز سبب و علت در تزاید است
تدبیراتی که مناسب آن وقت باشد بعمل
مر باید آورد اما هرگاه جمیع اینها منقطع
شده همین اخلاط و جراده و خون می
آمده باشند معلوم میشود که سبب مرض
منقطع شده و سبب واثر آن مانده است
درین وقت تدبیراتی که مناسب آن وقت
باشد بعمل باید آورد وبباید دانست
که هرگاه مواد اسهال چرب و دسم دفع
میشده باشند علامت هلاکست چه
این معنی دلالت دارد بر ذوبان شحوم
اعضا و استاد ابقراط گفته است که خلفه

کهنه سوداویه به عنیشود چنانکه مذکور شد
و همچنین گفته که هرگاه استفراغ مثل آب
باشد و بعد از آن مثل مرهم شود بسیار
بد است چه این معز جمی دالست بر ذوبان
اعضا **وایضا** گفته که هرگاه اسهال بعد از
استسقا بهم رسد مهلک است سیما اگر
استسقا از ورم جگر بهم رسیده باشد
وایضا گفته که هرگاه خلفه که بعد از
مرضی دفعه بهم رسد مهلک است وایضا
گفته که هرگاه با مرض اسهال عقل زایل شود
دلیل موت است وایضا در کتاب قبرا
ابقراط مذکور است که هرگاه در پشت گوش

چب صاحب اسهال چیزی سیاه شبیه
بکرسنه یعنی کاودانه بهم رسد ومع
ذلک تشنگی بسیاری داشته باشد
در روز بیستم البته میمیرد وخلاص
نمیتواند شد **وایضا** گفته که هرگرا
زلق الامعا بوده باشد قی برای آن بد است
وشیخ ابو علی گفته که علت این حکم خفی است
اما شارحین کلام او درین باب وجوه
بسیار گفته اند لیکن این مختصر را گنجایش
بیش ازین معانی نیست **فصل چهارم از**
مطلب اول در بیان فرق میان ذوسنطاریا
کبدی و ذوسنطاریا معوی چون یقین

ونقدیر د واد رعلاج امراض موقوف بر تشخیص
امراضست وبدون این علاج ها اصواب
متصور نیست لازم دانست که قبل از شروع
در علاج علامات وخصوصیات در اکه
هر یک ازین دو نوع دارند بیان نموده
بعد ازان بر سر علاج رود تا در میانه
اشتباهی نمانده تشخیص حریت کما ینبغی
بعمل آید چه بسیار واقع میشود که ذو
سنطاریا کبدی معوی ومعوی کبدی
مشتبه شده تشخیص غلط میشود وخطاء
در تشخیص خطای در علاج را لازم دارد
چنانکه خطای در علاج هلاک را وجالینوس

گفته

گفته ست که من بسیاری از مردم را دیدم
که بعلت عدم تشخیص در میان این
دو نوع از اسهال هلاک شدند بدانکه
فرق در میان این دو نوع از اسهال بچندین
وجه متحقق است وجه اول آنست که در کبدی
۷۴ وجعی نمی باشد اصلا مگر نادر آنهم در طرف
چپ که حوالی کبد است بخلاف معوی که
محال است که وجع و پیچش در امعا نباشد
مگر آن قسمی که از زیادتی خون بهم رسیده
باشد وفرق میانه اسهال کبدی وآن قسم
آنست که در اسهال کبدی خون بسیاری دفع
میشود وبه نوبه دفع میشود چنانکه مذکور خواهد شد

و در اسهالی که از غلبهٔ خون بهم رسیده است
خون کم کم دفع میشود اما همیشه دفع میشود
بدون فتور و ایضا میان علاماتی که دلالت
بر غلبه خون فرق میان اسهال کبدی و آن قسم
اسهال حاصل میتواند کرد و وجه دوم آنست
که در اسهال کبدی خون بر سبیل نوبه و دوره
دفع میشود بخلاف اسهال معوی که متصل
و همیشه خون میآید بدون سکون بجهت
آنکه خونی که در اسهال معوی میآید از موضع
سحج و فوهات عروق دقیقه صغیره میآید
و این خون کم کم میآید همیشه میتواند آمد
اما خونی که در اسهال کبدی میآید چون

از جگر

چون از جگر میآید بسیار میآید و چون بسیار میآید
همیشه نمیتواند آمد چه طبیعت باذن خالق
نمیگذارد که تجویف جگر از خون خالی شود هرگاه
خون بسیار جمع شده باشد یکجا دفع میکند
و همین که اندکی کم شد باز نگاه میدارد تا
خون جمع شود باز دفع میکند و همچنین
باین طریق گاه دفع میکند و گاه حبس
لهذا خونی که در اسهال کبدی دفع میشود
بطریق نوبه میباشد وجه سیم آنست که اسهال
کبدی هزال و لاغری بدن را لازم دارد
بعلت کمی غذاء بدن که خون است بخلاف
اسهال معوی که لاغری بدن را لازم ندارد

مگر آنکه بطول انجامیده باشد متمادی
شده باشد وجه چهارم آنست که در اسهال
کبدی از اول تا آخر خون دفع میشود و
بسیار دفع میشود چنانکه دانستی و هیچ
چیز با او نمی باشد از خراطه امعاء و غیره
مگر در آخرها که از کثرت انصباب مواد
با امعا سحج در امعا بهم رسیده باشد در آن
وقت خراطه امعاء و غیره با خون دفع میشود
اما اگر سحج منتهی نشده باشد هیچ چیز
در اسهال کبدی بغیر از خون دفع نمیشود
بخلاف اسهال معوی که در اول خون نمی
باشد بلکه اول سایر مواد مذکوره دفع میشود

بعد از آن

بعد از آن رطوبات امعا دفع میشود بعد از آن
که آنهم دفع و اثر سحج و قرحه در امعا بهم رسیده
آنوقت خراطه امعا و خون کم کم دفع میشود
مگر آن قسم اسهال معوی که از غلبه خون
بهم میرسد چه اولا در آن قسم خون دفع میشود
مثل کبدی و فرق میان آن دو نوع همانست
که مذکور شد وجه پنجم آنست که خونی که
در اسهال کبدی دفع میشود بسیار بدبو و متعفن
می باشد بجهت حرارت کبد بخلاف خونی
که در اسهال معوی دفع میشود که باین مثابه
بدبو و متعفن نمی باشد بسبب برودت امعا
وجه ششم آنست که صاحب اسهال کبدی کمتر

که بی سوء المزاج حار بوده باشد بخلاف
صاحب اسهال معوی که این معنی را لازم ندارد
وجه هفتم آنست که در اسهال کبدی لخت
خون را که دفع شده و منعقد شده اگر
بر روی آتش کذارند تمام نسوزد و بتحلیل
نمیرود و بلکه مثل کباب بسته تر میشود
و بوی شبیه به بوی کباب هم میدارد بخلاف
اسهال معوی که خون دفع شده انرا اگر
بر روی اتش کذارند تمام میسوزد و بتحلیل
میرود **بدانکه** اطبا درین مقام دیگر فرقها
ذکر کرده اند اما این مختصر را کنجایش
بیش ازین نیست و برای صاحبان هوش

همین

همین قدر که مذکور شد کافیست **فصل پنجم از مطلب**
اوّل در بیان معالجات کلیّه و تدبیرات
نافعه در جمیع انواع اسهال که مذکور شده
بدانکه اسهال من حیث هو اسهال محتاج تقبیضات
و مغلظات مواد و معزیات و کاهی احتیاج
بمخدرات هم بهم میرسد مثل افیون و مانند
آن و اکثر آنست که همین تدبیرات مستغنی
میسازد از معالجات دیگر اما کاهی
احتیاج به تدبیرات دیگر میشود **مثل** انکه اگر
مریض محرور المزاج بوده باشد استعمال
مبردات ضرور میشود هر چند باسهال
نداشته باشد اگرچه بعضی مبردات

می باشند که با وجود تریاق باسهال اینها
مناسبت دارند مثل شیره تخم خرفه بوداده
و قرص طباشیر قابض و ملین کافوری
و غیر کافوری چنانچه در مطلب سیم ۱۰۳
مذکور خواهد شد چه اینها که مذکور شد
اگر احتیاج شود در اثنای معالجات
اسهال استعمال میتوان کرد اما اقراص
حابسه را در وقتی که حابس باید داد
بکار باید داشت و اقراص ملینه را
در وقتی که ملینات باید داد باید داد
غرضکه هر یک را در وقت مناسب خود
استعمال نمایند وگاه هست که احتیاج

بمنضجات

بمنضجات هم میشود و این در صورتیست که
مریض مبرود المزاج بوده باشد بوده باشد
یا ضعیف المعده چه در این وقت استعمال
منضجات مناسب آن حال را باید نمود
بالضروره مثل اینکه اگر ضعیف المعده بوده باشد
بحیثیتی که غذا هضم نمیکرده باشد یا دشوار
هضم میکرده باشد لا علاج جوارشنات
مقوی معده را باید داد وگاه هست که در حبس
اسهال استعانت بمدرات و معرقات و مغثیات
جسته میشود چه اینها حرکت مواد بدنی را
بر خلاف جهت اسهال میل میفرمایند و این معنی
در حبس اسهال بغایت نافع است وگاه هست

که علاج اسهال باسهال میکنند و این در صورتیست
که سبب اسهال خلطی بوده باشد از اخلاط
که بمعده و امعا غیر پخته باشد چه درین حال
آن خلط را بدوای مسهل اخراج می باید نمود
تا اسهال برطرف شود و این معنی از جمله
معالجات غریبه است چه اگر کسی لم این
را نداند و به بیند که بدوای مسهل اسهال
برطرف شد بسیار غریب میشمارد و تعجبات
میکند و دیگر از جمله اموری که در حبس
اسهال معتبر است خواب است چه خواب
و فراغت انفع اشیاست از برای حبس اسهال
و از انجمله است رفتن بحمام و مالیدن دست و پا

و تمام

و تمام بدن را بادهنهای مناسب مثل گل
سرخ و پخته چرب کردن و مالیدن چه جمیع
اینها کو بره جذب ماده بر خلاف جهت
اسهال میکنند و در حبس آن دخل تمام دارند
و همچنین گذاشتن محاجم بر روی شکم در حبس
اسهال نفع عظیم دارد بشرط آنکه چهار پنج
ساعت حرکت ندهند و بگذارند که باشد
و از جمله تدبیرات که در حبس جمیع انواع
اسهال نافع است ضماد کردن ادویه قابضه است
بر روی شکم و ناف مثل گل سرخ و اقاقیا
و حضض و فوفل و کلنار و صندلین و مازو
و طراثیث و بلوط و کرمازو و گل ارمنی و بادآورد

طباشیر وامثال اینها چه ضماد کردن اینها بر روی
شکم خواه مفرد وخواه مرکب نفع تمامی دارد
واگر ادویه مذکوره را با آب برگ بارتنگ
وامثال آن ضماد نمایند بهترست وهرگاه استعمال
دوا میکنند تا بدوای مفرد ضعیف مطلب
حاصل میتواند شد دوای مرکب وقوی استعمال
نباید کرد واین معنی مخصوص بعلاج اسهالی نیست
بلکه در جمیع معالجات رعایت این معنی
باید نمود چه این قاعده کلیست وجمیع
قدما باین وصیت فرموده اند وهمچنین
تا استعمال دوای مشهور ومجرب ممکن است
دوای غیر مشهور وغیر مجرب بکار نباید برد

واین

واین هم از جمله وصایای قدماست وچون
استعمال دوای مفرد اولیست ما درین مختصر
ادویه مفرده که نافعند در معالجه اسهال
ذکر میکنیم تا اگر کسی خواهد که تنها استعمال کند
بکند واگر خواهد وتواند ترکیب کردن ترکیب هم
بکند وبکتاب دیگر احتیاجش نشود واز
جمله ادویه مفرده که در حبس اسهال نافع است
افیون است چه در وقتی که باید حبس اسهال
کرد مقدار عدسی از انرا تاثیری عظیمست
واین مکرر بتجربه اطبا بلکه اکثر مردم رسیده است
واز غایت شهرت احتیاج بنوشتن هم نداشت
واز جمله ادویه مفرده که در حبس اسهال

بسیار قوی دانسته اند خصوصا شیخ ابو علی
نیز شمرده است و طریق استعمالش اینست که
از آب باب نمک بشویند چند مرتبه بعد از ان
به برنجی و خشک کنند و هر مرتبه بقدر
یک مثقال بدهند که بسیار قوی است **واز جمله**
ادویهٔ مفرده که نافع است بزر قطونا است
از آب بدهند و با آب خالص بشویند و بدهند
که بسیار نافع است نفعهای کلی در حبس
اسهال ازین دوا دیده شده است **وهمچنین**
تخم بارتنگ را بعد از بو دادن جوشانیدن
تا لعاب آید بعد از ان بشکم دادن
بسیار نافع است هم برای حبس اسهال

وهم برای پیچش وهم از برای سحج امعا بغایت
نافع است و نظیر ندارد چنانچه اعتقاد حقیر
اینست که اگر تخم بارتنگ و فلوس خیار شنبر
نمی بود علاج اسهال دشوارتر می بود نیز
مامیرا هم در حبس اسهال بسیار نافع است
شمرده اند خصوصا در اسهال اطفال **واز جمله**
ادویهٔ نافعه درین باب ربوب حامض است
مثل رب به و رب مورد و رب سماق
و امثال اینها خواه مفرد بدهند و خواه
با ادویهٔ دیگر که بسیار نافع است خصوصا
در حبس اسهال صفراوی **اما** اگر با اسهال
سرفه بوده باشد از دادن امثال این ربوب

اجتناب می باید نمود بلکه در آن وقت
بمعرّقات و سایر ادویهٔ مناسبه علاج می
باید کرد چون در معالجات جزئیه مرکبه
و مفرده بتفصیل ذکر کرده میشود در این باب
بهمین قدر اکتفا نمود والله المعین **فصل**
ششم از مطلب اول در علاج نوع اول از
انواع اسهال که مذکور شده و آن اسهالیست
که از جنس ثفل بهم رسیده باشد **بدانکه**
چون مدار کار در معالجه امراض ازاله و دفع
اسباب است و سبب این نوع اسهال اجناس
ثفلیست پس قانون علاجش با آنکه مرض
اسهال است منحصر است در اینکه ملیّنات

و مسهلات

و مسهلات داده شود تا اثفالی که محتبس
شده اند دفع شوند و اکثر آنست که
بمحض دفع ثفل و ازاله احتباس مرض
بالکلیه زایل میشود چنانچه احتیاج
بمداوای دیگر نیست و چون در دادن
دوا قاعده مستمر آنست که ابتدا باضعف ادویه
یا ادویه مفرده نمایند اولا درین وقت ملیّن
و مسهل نرم باید داد تا بمسهل قوی چه رسد
بلکه اولا ملیّنات باید داد و اگر با این
کار ساخته نشود اندکی قوی تر کنند
تا مطلب حاصل شود غرض که رفته رفته
و بتدریج و در حین احتیاج دوا را قوی میکرده باشد

113

خطمی

و زود زود جرات دادن ادویه قویه نکنند
و آنچه در ابتدای این کوفت بتجربه رسیده
که بسیار بسیار مبارک و نافع است دادن
لعابها باین طریق که ذکر میشود باید داد
بهدانه دو مثقال بزرقطونا دو مثقال ریشه
خطمی سفید سه مثقال مجموع را اندک
بجوشانند که لعاب دار و غلیظ شود بعد از آن
صاف نموده روغن بادام تازه گرفته سه مثقال
گرفته داخل کرده بدهند اما می باید که سرد
نبوده باشد بلکه نیم گرم باشد چه حرارت
بالفعل او را بجهت ازاله بجیش تاثیری
عظیم است دو سه روز اول بهمین اکتفا نمایند

اگر

اگر ازاله حبس شده فبها و الا اندکی قوی تر کنند
و طریق دانستن اینکه حبس برطرف شده است
یا نه اینست که قبل از آشامیدن لعابهای مذکوره
چند دانه استخوان تمر هندی یا تخم خربزه
و امثال آن بدهند که فرو برد بعد از آن
لعابها را بنوشد و در وقت اطلاق ملاحظه
نمایند اگر آن دانها در مرتبه اول و دوم
که اطلاق واقع میشود می آید معلوم میشود
که حبس برطرف شده است و اگر نه آید
برطرف نشده است باید ملینات مذکوره
باید داد بعد از آن امتحان نمود غرض که
رفته رفته ملین مرتب باید داد و بعد از آن

امتحان می باید نمود تا معلوم شود که حبس
برطرف شده است و اگر بجهة امتحان یا دواهای
که مذکور شد تخم بارتنگ دو مثقال اضافه
نموده بدهند بسیار خوب و مناسب است
چه تخم بارتنگ مناسبتی تمام دارد
با امعا و اورا داخل لعابهای مذکوره کرده
بدهند و در وقت اطلاق شدن ملاحظه
کنند که می آید یا نه چنانکه مذکور شد
و اگر بجهة امتحان تخم بارتنگ تنها بجوشانند
تا لعاب بیاید بعد از آن صاف کرده با روغن
بادام سه مثقال داخل کرده بدهند بسیار
خوب است هم برای امتحان کردن خوب است

وهم ببی ازی و مناسبتی که با امعا دارد بواسطه
سحج و پیچش بسیار بسیار نافع است و بجهة
حبس خون هم بسیار خوب است مجملا
این دواها را که مذکور شد در ابتدای
این کوفت فواید بی شمار است هیچ دوائی
در ام خود بتمامی اینها در این باب نیست
هم مبارک کنند و هم نافع چند روز اول باین
طریق می باید عمل کرد و در این اثنا که ملینات
استعمال میکنند همیشه روی شکم و ناف را
بروغنهای مناسب مثل روغن گل سرخ
و روغن بنفشه بادام چرب میکرده باشند
چه تدهین را در تلیین طبیعت دخلی عظیم است

اگر باین مطلب حاصل نشد و تخمی که از برای
امتحان دادند نیامد یا بعد از ده بیست روز
مرتبه اطلاق شده آمد معلوم میشود که حبس
قوی است و باین دوا برطرف نمیشود در صورت
بدوای قوی تر از اینها احتیاج است و چیزی
که در ینوقت مناسب است اینست عنب الثعلب 117
سه مثقال ریشه خطمی سفید سه مثقال خطمی
بهدانه دو مثقال بزرقطونا دو مثقال فلوس
خیار شنبر ده مثقال مجموع را بجوشانند
و بعد از آن صاف نموده روغن بادام
سه مثقال داخل نموده بدهند یکبار
و دوبار و سه بار تا اینکه مطلب حاصل شده

حبس

حبس طبیعت برطرف شود اما بجهت نرم باید داد
که باعث ضعف میشود بلکه همین که یکروز
یا دو روز دادند یک روز یا دو روز دیگر استراحت
فرموده باز بدهند و در روز استراحت
لعابهای که اول مذکور شد میداده باشند
با تخم امتحان تا تشخیص حاصل شود که اگر
دیگر معارض نباشد بدهند و الا فلا و اگر
با قوی از اینها احتیاج شود قدر فلوس
خیار شنبر را بیشتر کنند تا پانزده مثقال
میتوان کرد و اگر قوی تر خواهند شیرخشت
و ترنجبین از هر کدام ده پانزده مثقال
درخور احتیاج اضافه اجزای سابق کنند

اگر باینها مطلب حاصل شود فبها و الا حقنه ضرور است
باین نسخه حقنه کنند بنفشه سه مثقال گل خطمی
سفید ده مثقال عنب الثعلب اصل السوس از هر یک
دو مثقال فلوس خیار شنبر شیر خشت ترنجبین
از هر کدام ده مثقال بیله اندر بزر قطونا ریشه 119
خطمی از هر یک دو مثقال لعاب جو مقشر
آب برگ چقندر از هر یک پیاله مجموع را
جوشانیده بعد از صاف نمودن با روغن
بادام ده مثقال حقنه کنند یا با روغن
کنجد ده مثقال و نمک طعام نیم مثقال اگر
قوی تر خواهند بلکه اگر حبس و سحج در امعای
علیا باشد و بعد از باقی که سابق مذکور شد

سفلی بوده باشد استعمال
حقنه اولیست بهر قاعده
آنست که اگر حبس در
امعاء ...

این

این معنی مشخص شده باشد ادویه مشروبه چنانکه
مذکور شد بکار دارند چه در این صورت مشروبات
انفع باشند و اگر علت در امعای سفلی
بوده باشد حقنه بکار دارند چه در این وقت
حقنه انفع و اولی است و اگر علت در میانه
امعای علیا و سفلی بوده باشد گاهی مشروب
و گاهی حقنه استعمال می باید کرد غرض که
بواسطه ازاله حبس بهمین دستور که مذکور شد
عمل میکرده باشند تا مطلب حاصل شود
زیاده برین تدبیری نمیتوان کرد نهایت
آنچه میتوان کرد تکرار این تدبیرات است
مگر بعمل آرند تا حبس برطرف شود اما نزد بعضی

121

چنانکه کفتیم بلکه بمدارا و تانی تا اینکه ضعف
کلی طاری نشود بنهایت احتیاط و ملاحظه
درین باب می باید نمود و زود زود
جراءت استعمال مسهلات قویه هم نباید کرد
و از متعاقب یکدیکر دادن هم اجتناب
می باید نمود بلکه آهسته آهسته تدبیرات
مذکوره را بعمل می باید آورد تا مطلب حاصل شود
و همین که حبس برطرف شد اکثر آنست
که تپ و سایر اعراض برطرف میشود بی آنکه
احتیاج بدوای دیکر باشد اما اکر اسهال
استداد یافته باشد محض همین که مذکور شد
کافی نیست بلکه برای برطرف شدن تپ و بسته

شدن

شدن خون و برشدن و تجر امعا تدبیرات
دیکر می باید و اول آنچه درین باب استعمال
باید کرد چنانکه مذکور شد ضعیف نمی باید
باشد و اکر کارها با آن ساخته نشود اقوی
از آن باید داد تا بتدریج تدریج مطلب
حاصل شود و اول چیزی که بتجربه رسیده است
که درینوقت نافع است بزور لعابیست و آن
اینست تخم مرو بزر قطونا تخم بارتنک
تخم ریحان از هر یک دو مثقال اینها را
بجوشانند تا بلعاب بیاید بعد از آن
بدهند احتیاج صاف نمودن نیست همچنانکه
جوشانیده اند می باید داد این دوا هم

درینوقت مثل لعاب بهاست در اوایل اسهال در بسیاری
نفع و خونیجر اکه جهت حبس نمودن دارند و هم
عزویر که مناسب قروح امعاست و بالجمله مناسبت
بجمیع حالات درینوقت دارند اول مرتبه اینها را
بدهند و اگر اقوی ازین خواهند نشاسته
صمغ عربی از هر کدام دو مثقال اضافه اجزای
سابق نموده بجوشانند تا مثل پالوده شود
بعد از ان بدهند و اگر اقوی ازین هم خواهند
مجموع بزور را با روغن گل سرخ چرب نموده
بر روی سفالی که آب ندیده باشد بو بدهند
و همچنین صمغ و نشاسته را بدانکه چرب کنند
بو بدهند بعد از ان بدستوری که مذکور شد

بجوشانند چه بعد از بو دادن در نفع خود
قوی تر می‌شوند و اگر ازین هم قوی تر خواهند
بعد ازانکه مجموع را بطریقی که مذکور شد جوشا
نیدن گل ارمنی شسته طباشیر سفید از هر کدام
یکدانگ صندل سفید نیم دانگ سوده نموده
بدهند چند روز اینها را می باید داد بهمین
ترتیب و تدریج که مذکور شد چه همین تدبیر
بسیار نافع و مبارکست ان شاء الله تعالی و اگر
باینها مطلب حاصل نشود یعنی سحج و قرحه
امعا بر طرف نشود چند روز هم سفوف
طین دو مثقال بنحوی که در مطلب سیم
مذکور است یا حب بر دو مثقال بدهند

وکاهی سفوف حب الرمان دو مثقال
که ایضا در مطلب سیم مذکور است یا ربّ به
دو مثقال میداده باشند غرض که کاهی این را
وکاهی آن وکاهی آنچه اولا مذکور شد
بدهند تا اینکه معنابیت الهی کوفت
بالکلیه برطرف شود واگر بالغرض باتمام
مطلب حاصل نشود از جوارشنات طباشیر
که ایضا در مطلب سیم مذکور است می باید داد
بقدری که در انجا مذکور شده و همچنین
از سایر معاجین واقراص و سفوفات
که در انجا بخاصیت و شرح و صفت مذکور است
اگر ضرور شود استعانت باید طلبید

تا شفای

تا شفای کلی بعنایت الهی حاصل شود
و هر یک از ادویه مذکوره را استعمال می — مکرّرم
باید کرد و بیک مرتبه و دو مرتبه اکتفا نمی
باید نمود چه که امراض مزمنه بدون اینکه
مکرر استعمال ادویه کنند برطرف نمی تواند شد
و چون بسیار است که اسهال خالی از پیچش
و زحیر بوده باشد لهذا بجهت حبس هم
شیاف ذکر میکنند که اگر ضرور شود استعمال — شیاف بجهت زحیر
کنند مرهمی میعه یابسه کندر افیون سندروس
اجزا مساوی کوفته و بیخته شیاف ها سازند
و در وقت احتیاج استعمال نمایند آن شیافی
که در تسکین پیچش و زحیر نظیر ندارد و مجرب

ایضاً شیاف جهت زحیر

کندر زعفران حضض یکی صمغ عربی افیون
از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته شیاف سازند
و در وقت ضرورت استعمال نمایند بدانکه ما
بسیار ضرور نشود ادویه افیون دار استعمال
نمی باید کرد نه در حقنها و نه در مشروبات
و نه در شیافات امّا اگر پیچش و وجع بسر حد
افراط برسد بحیثیتی که باعث سقوط قوة میشده
باشد درین وقت لاعلاج استعمال می باید کرد
چه استعمال افیون اگر در وقت مناسب بوده باشد
کمال منفعت می بخشد بحیثیتی که دوائی نظیر آن
نمیتواند بود و باید دانست که روغن مشهور
بروغن تبنج صنعان را در قروحه تازه و ظاهر بدن

مشهورست

مشهورست که استعمال می باید کرد و در قروحه
باطنه استعمال نمیکنند امّا بتجربه حقیر و استا
دان حقیر مکرر رسیده است که در قروحه باطنه
هم نفع تمام دارد و مکرر استعمال کرده ایم و منفعت
دیده ایم پس اگر ضرور شود گاهی از آن هم بدهند
مثلا بعوض روغن بادام یا تخم یا رتنگ اگر
بدهند بسیار خوب است و همچنین بعوض روغنها
که در حقنها مذکور میشود ازین روغن بکنند
بسیار بسیار مناسب خواهد بود غرضکه بهر
نحوی که ممکن باشد استعمال آن قصوری
ندارد بلکه کمال منفعت هست انشاء الله تعالی کمان هم
بجهة ازاله سحج و سایر اعراض نحوی و ترتیبی

که مذکور شد اگر سلوک نمایند البته نفع عظیم
می یابند و اگر مرض قابل علاج باشد و خدای
تبارک و تعالی خواسته باشد بهمین تدبیرات
به میشود و اگر عیاذاً بالله قابل علاج نبوده باشد 129
و مشیت الهی بر خلاف این بوده باشد
همچنانکه مذکورات به نمیشود بعد مثل
آنهم به نمیتواند شد والله اعلم **فصل هفتم**
از مطلب اول در بیان غذای صاحبان
اسهال در هر وقتی از اوقات بدانکه واجب است
که غذای ایشان تند و حریف نبوده باشد
و همچنین می باید بسیار شور نبوده باشد
و ایضاً می باید که ترشی مفرط که بجگر زندگی

بلغ

وایذا بوسل نداشته باشد بهترین غذاها در اوایل
کوفت برای صاحبان اسهال برنج آب است
با شیره بادام چه این غذا سه خاصیت دارد
که در هیچ غذای نیست اول غذائیت صالحه
که لازم دارد صالح الکیموسیه را دوم عزوبت
که مناسب سجح امعاست **سیم** نرم کردن طبیعت
که در ابتدائی این کوفت در کار است **ومع**
ذلک بهیچ جهتی از جهات مضرت ندارد
چه اکثر اغذیه اگر نافعند از جهتی مضرت
دارند از جهتی دیگر بخلاف این غذا پس
تا در مقام تلیین طبیعت اند از این غذا
بغذای دیگر تجاوز نباید نمود و در ابتدای

بلغ

اسهال باقسام از حیوانی مطلقا اجتناب
لازمست وتا کار بسرحد سقوط قوة وضعف
نرسد حبوا خبز باید داد البته بلکه بهمان
برنج آب وشیره بادام تنها اکتفا می باید نمود
وبعد از این از جمله اغذیه مناسبه ماء
الشعیر ست واین هم بسیار مناسبست اما برنج
آب مذکور نسبتی ندارد بجهة آنکه اگرچه ماء
الشعیر از جهة ملایمت وتغذیه مناسبست
اما اکثر آنست که احداث نفخ در امعا
ومعده میکند خصوصا اگر معده وامعا
ضعیف باشند واین معنی در حالت اسهال
متحققست پس این راهم تا ضرور نشود نباید 131

داد

داد وحالتی که دادن آن ضرور میشود وقتیست
که مریض را تب یا سوء المزاج حار مفرطی بوده باشد
چه درین صورت از دادن ماء الشعیر چاره نیست
بلکه این اولی از برنج آب وشیره بادامست
بجهة آنکه رعایت مزاج واصلاح آن مقدمست
بر جمیع رعایتها چه اگر مزاج وقوت بحال
خود باشند دفع امراض بتدریج ممکنست
والا فلا پس اگر ضرور شود حرارت مفرطی
باشد کافی ماء الشعیر میتوان داد واگر
خواهند شیره بادام هم داخل میتوان کرد
بشرط آنکه در طبخ آن مبالغه بسیار کرده شود
تا احداث نفخ کمتر کنند بخلاف تا در مقام

تلیین طبع اند و خاطر از ممرجس طبیعت جمع
نکرده اند بغیر ازین دو غذا غذای دیگر نمی
باشد داد البته و همچنین از ترشیها
و حیوانی مطلقا اجتناب می باید نمود
و ازین غذاها بهیچ غذای دیگر تجاوز نمی
باید کرد مگر اینکه اتفاقا مریض را ضعف
کلی بهم رسد که دغدغه سقوط قوة باشد
و درین وقت لاعلاج خروس بچه یا مرغ
جوان داخل برنج آب مذکور یا ماء الشعیر
هر کدام که مناسب وقت بوده باشد
میتوان کرد اما تا ممکن است محض حمایت
از برای تحصیل قوت همین تنها کافی نباشد

آشی که بهوانی دارد پخته شده است اکتفا نمایند و از اصل گوشت ندهند و اگر اتفاقا لازم م

لاعلاج از گوشت هم بدهند چه حفظ قوت
چنانچه گفتیم بر جمیع چیزها مقدمست حتی اگر
تدبیری ضرور شود برای حفظ قوت و آن
تدبیر باصل کوفت مضرت داشته باشد
رعایت حفظ قوت می باید کرد نه رعایت
کوفت اما بالکلیه جانب کوفت را هم مهمل نمی
باید گذاشت و هرچه قلیل المضرت است آنرا
می باید کرد و این قاعده کلیست در معالجه
جمیع امراض و از جمله اغذیه که مناسب این
وقت است اگر عدس نخود یا چیه ورشته
است چه اگر چه با وجود دهنیت و غرویت
و تلیین غذائیته و لذت هم دارد و بسیار

غذای مناسبی است برای این اوقات اما
بشرط آنکه صاحب اسهال تب نداشته باشد
درین وقت میتوان داد که بسیار مناسب است
اما اگر تب داشته باشد نمیتوان داد
مگر وقتی که دغدغه سقوط قوت بیشتر
باشد درین صورت همچنانکه لاعلاجا
حیوانی میتوان داد این را هم میتوان داد
بجمله تا حبس طبیعت باقیست ازین دو قسم
غذا تجاوز نمی باید فرمود و از هر کدام
که طبیعت را ازان انحرافی بهم رسد
علاوه غوره دیگر را باید داد تا طبیعت
منزجر نشود و باین طریق سلوک می باید کرد

دغدغه

تحبس

تا حبس طبیعت بر طرف شود خاطر ازان
مرجمع شود بعد ازان تغییر غذا می باید کرد
و همچنانکه درین وقت دوای حابس می
باید داد و کذلک غذای حابس باید
فرمود مثل چلاو و قلیه بگوشت مرغ جوان
و امثال آن و قلیه را اگر خواهد و محرور
المزاج هم باشد ترش هم میتوان کرد
و ترشی که مناسب است آنست که فی الجمله
قبضی هم داشته باشد مثل انار دانه
و سماق نه مثل تمر هندی که ملین است
اما انار دانه را با دانه بکوبند و شیره
گرفته داخل آش نمایند تا قبضیتش بیشتر شود

واندکی چاشنی قند هم اضافه کنند که
حدت و تندی ترشی کمتر شود چه غذای
شدید الحموضه چنانکه مذکور شد مناسب
نیست و اگر انار دانه بوید هند بعد از ان
شیره بگیرند قبضیتش بیشتر میشود چند روز
دیگر باین طریق عمل کنند بعد از ان
بکباب خروس بچه و مرغ بچه و مانند تیهو
و نماییند و اگر طباشیر سفید و گردسماق
و کشنیز خشک خواه مغز تخم خواه مجموع
بکباب بپاشند و ادویه حاره همیشه
بقدر احتیاج داخل میکرده باشند غرض
که رفته رفته و بتدریج و بانداز کم شدن

وبعد هنداز رفتار است
بعد از ان قلیه کوشت
بره و تیهو و امثال میداده
باشند

کوفت

کوفت و به شدت پرهیز دامیشکسته
باشد تا اینکه بعنایت الهی کوفت بالکلیه
برطرف شود پرهیز هم بتمامی شکسته شود
و کاه مرغ پلاو و بره پلاو و ماش پلاو و دادن
برسد و گاه هست که در حبس اسهالهای صفراوی
و محرور المزاجین چلاو یا ماست داده میشود
بسیار منتفع میشوند و همچنین آش کشک هم
مناسبست و همچنین دوغ که روغنش را
خوب گرفته باشند بلکه سنگ داغ هم کرده
باشند گاهی از ان هم اگر بدهند بسیار مناسبست
و همچنین در وقت حبس فرمودن شیره تخم
خشخاش سفید داخل غذا کردن بسیار نافع است

وگاهی هم زرده تخم مرغ خوبست بشرط انکه
نیم پخته باشد واندکی صمغ عربی بو داده
بانغائر خشک صلایه و نمک سوده داخل کرده
باشد چه درین صورت هم غذای لذیذ است
و هم دوای حابس وگاه هست که مریض را
بسبب ضعف معده یا غیر آن دو مرتبه مطبوخ
خوردن میسر نیست و چیزی دیگر غیر مطبوخ
مثل لبنیات و میوهها و مربیات خود اصلا
مناسب نیست و درین صورت اگر بعوض
یک وقت غذا چند عدد زرده تخم مرغ
بنحوی که مذکور شد بدهند بسیار مناسبست
و وقت دیگر غذای هر طعامی که مناسبست

بدهند

بدهند این تدبیر خوبیست چه طبیعت
از زیر بار دو مرتبه غذا خوردن بیرون
می آید و هم دو وقت غذا خورده است
و بدل ما یتحلل تحصیل شده است فصل
هشتم از مطلب اول در علاج نوع دوم
از انواع اسهال و آن اسهالیست که از صفرا
بهم رسیده باشد بدانکه اول کاری که
درانجا باید کرد همانست که در فصل سابق
مذکور شد یعنی ملینات و لعابات
مذکوره را باید داد و امتحان باید داد
که حبس هست یا نه و تا خاطر از ین
رهگذر جمع نکنند البته قابض استعمال

نفرمایند که مهلکست و اکثر خطائی که در علاج
اسهال واقع میشود از مساهله کردن درین
باب ست چرا که اسهال می بینند پندارند قبض
می باید کرد چه علاج بضد ست و ازین غافلند
که تا حبس طبیعت برطرف نشود ممکن نیست
که هیچ دوای حبس نفعی تواند کرد و هیچ اسهالی
تواند برطرف شد ما بسیار دیدیم و شنیدیم
که ازین خطا جمع کثیر هلاک شدند پس
در اینجا هم لعابهای مذکوره را باید داد
چه لعابهاء مذکوره هم لذع و حدت صفرا را
فرو می نشانند و هم طبع را نرم میکنند و تخم
امتحان هم بدهند و ملاحظه کنند اگر حبس

در طبیعت نیست شروع در استعمال قوابض نمایند
والا ملینات که مذکور شد بهمان ترتیب و همان
اسلوب من غیر تفاوت اصلا بدهند و بعد از انکه
حبس برطرف شود اگر گمان برند که صفرا در بدن
غالبست باز قوابض استعمال نکنند و بهمان
ملینات بقدری که ضرورست اخراج صفرا بفرمایند
بعد از ان شروع در استعمال قوابض نمایند و قوابضی
که در اینجا باید استعمال نمود همان قوابضی است
که در اینجا مذکور شد و خصوصیتی که در اینجا
بکار باید برد بغیر ازین نیست که سفوفات
مذکوره را با ربوب حامضه که اینجا مذکور شد
مثل رب سماق و رب ریباس بدهند دیگر آنست

بهمان قاعده و ترتیب انها را
بکار می باید برد تا گونه
بالکلیه برطرف شود

که درینجا دادن دوغ بسیار مناسب ست
مر باید دوغ ترشی باشد که روغنش را بیا[د]
خوب گرفته باشند و آهن داغ یا سنگ
داغ کرده باشند درین صورت بسیار نفع
میکند قدح قدح در وقت تشنگی مر داده باشند
که رفع تشنگی می کند و تسکین صفرا میدهد
و هم حبس طبیعت مینماید غرضکه این دوغ
درین مقام بسیار نافع ست چرا که هم دواست
و هم غذا و چون اکثر آنست که صاحبان
این نوع بی سوء المزاج حاری نیز باشند اقراص
طباشیر کافوری هر کدام که مناسب مقام (و غیر کافوریه)
باشد درینجا بسیار نافع ست باشیره تخم خرفه

چنانچه

چنانچه در معالجات کلیه مذکور شد میداده
باشند و غذا هم درینجا همان ست که سابقا
مذکور شده همان قاعده و ترتیب را منظور
و سلوک باید داشت و تفاوتی که هست
اینست که درینجا قلیها البته ترش بوده باشند
بهتر ست بجهت تسکین صفرا مگر آنکه مانعی
از دادن ترشی بوده باشد مثل سعال
مفرط یا غیر آن چه درین صورت پر مبالغه را
در استعمال ترشیها نباید کرد و طرف احتیاط
طل همیشه مرعی باید داشت **فصل نهم از مطلب**
اول در علاج نوع سیم از انواع اسهال که
مذکور شده و آن اسهال بلغمی ست بدانکه

۱۴۵

در اینجا هم اوّل امتحان می باید کرد که حبس هست
یا نه اگر بوده باشد بملیّنات مذکوره ازاله
حبس نمایند و چون سبب کوفت بلغم است
اگر بعد از ازاله حبس احتیاج باخراج بلغم
بوده باشد همان ملیّنات را که یا فلوس
خیار شنبر داده میشد بدهند امّا اغاریقون
سفید یک دانگ سرداروی نموده بعد از آن
بدهند چه درین صورت اخراج بلغم
بیشتر میشود و اگر محتاج باقوی ازین بوده
باشند باین نسخه حقنه کنند بادیان
بیخ بادیان اصل السوس از هر کدام دو مثقال
قرطم مقشّر آب برگ چغندر یک پیاله

عنب الثعلب دو مثقال تربد سفید یکمثقال
یا یکمثقال و نیم هم میتوان کرد فلوس خیار شنبر
ده مثقال گل خطمی سفید دو مثقال با روغن
کنجد پنج مثقال و نمک یکمثقال چنانکه رسم است
حقنه کنند بقدری که ضرور دانند باین
نسخه اخراج بلغم میکرده باشند بعد از آن
از برای نضج آن بزور لعابی را که در فصل
سابق مذکور شده بدهند امّا تخم ریحان
هم اضافه آنها باید نمود که بهتر است
و ایضا از همان سفوفات که مذکور شده
میداده باشند امّا حبوب مذکوره چه
استعمال ترشی درین نوع پر مناسب نیست

وهمچنین سفوف مقلیاناکه در مطلب سیم
مذکورست مناسب این نوع اسهالست اگر
احتیاج باشد ازان هم میداده باشند تا اینکه
بالکلیه برطرف شود مقدار شربت این سفوف
یکمثقال است وتا دو مثقال هم میتوان داد
فراخور احتیاج میداده باشند وبا آب خالص
حب نموده بدهند وهمچنین اگر احتیاج باشد
از سفوف افیون وسفوف جوز که ایضا مذکور
خواهد شد بقدری که نوشته شد بدهند
بعد ازان ازبرای تقویه معده واذابه مواد
بلغمیه اگر احتیاج باشد معجون دیگر ازان
جوارشنات مقوی معده که ایضا مذکور میشود

بدهند

بدهند تا خاطر از جمیع جهات جمع شود
وغذا در ابتدای کوفته حمام برنج آب باتیره
بادامست تا اینکه حبس برطرف شود بعد ازان
نخودابها وشوربا ها که ادویه حاره وزعفران
بقدر احتیاج داشته باشند میتوان داد بلکه
گاه باشد که در اوایل هم این قسم شوربا ها
توان داد وگوشت مرغ جوان وگوشت کبک
وطیهو در این نوع اسهال مناسبست وآش
جو مطلقا مناسب این نوع اسهال نیست
البته ندهند وهمچنین ترشیها هم در اینجا
مناسب نیست البته از دادن اجتناب نمایند
وتا در مقام اخراج بلغم وازاله حبسند

بعمات بورنج اب وشوربا ها اکتفا نمایند
وبعد از انکه شروع در حابس دادن میکنند
میکنند غذا را هم بدستوری که مذکور شده
بدهند وچلاو وبوزقلیه بکوشت مرغ جوان
وکبک وامثال آن با ادویه حاره بقدر احتیاج
میداده باشند بجملا دستوری را که سابقا
مذکور شده معمول دارند تا اینکه بعنایت
الهی کوفت بالکلیه برطرف شود ان شاء الله تعالی

فصل دهم از مطلب اول در علاج قسم چهارم
از اقسام مذکوره وآن اسهالیست که از سودا
بهم رسیده باشد در اینجا هم بطریقی که مذکور
شده اولا لعابهای مذکوره را بدهند وتخم امتحان

نیز داده امتحان نمایند که اگر حبسی بوده باشد
بعمات ملینات ومسهلات که در فصل اول
مذکور شده بی زیاده ونقصان از اله حبس
نمایند بعد از ان اگر محتاج باخراج سودا
اصلاح آن باشند گاهی با شیر الاغ تازه
دوشیده حقنه نمایند وگاهی باین نسخه
نیز حقنه نمایند جو مقشر برنج سفید از هر یک
بیست مثقال اینها را خوب بجوشانند بعد
از ان صاف نمایند وتخم مرغ را با زرده
وسفیدی پنج عدد شیر الاغ یک پیاله آب
برگ چغندر یک پیاله روغن گره تازه
ده مثقال داخل نموده خوب بر هم زنند

که خوب ممزوج شود بعد از آن حقنه کنند
اگر ضرور شود چند مرتبه باین طریق حقنه
کنند که بسیار نافع است. بدانکه در علاج
این نوع اسهال رعایت حال طحال بسیار
می باید کرد که اگر ضعفی یا سوء المزاجی داشته
باشد اصلاح آن را باید کرد بضمادات
نافعه بنحوی که در معالجات طحال ذکر
کرده اند ضماد کنند و اگر خدا خواسته باشد
ما هم در معالجات امراض طحال ذکر خواهیم
کرد اما حالا بر سبیل مثال چند دوا ذکر
میکنیم که بالکلیه تا راه آن بناشیم ادویه
که تقویت طحال میکند را باید حرارت [ورت]

فی الجمله

فی الجمله با عطریت و قبض داشته باشد
مثل اکلیل الملک و عصاره غافث و سنبل الطیب
و گل بابونه و حضض مکی و فقاح اذخر و اسارون
و صندل سفید و صندل سرخ و گل سرخ و پوست
بیخ کبر و انجیر زرد و بنفشه و گل نیلوفر و امثال
اینها را خواه مفرد و خواه بمجموع بطحال ضماد کنند
و بباید دانست که خواصی که مذکور شد که
در تقویت طحال را باید اگر در یک دوائی
از ادویه مذکوره نبوده باشد چند دوا را
ترکیب را باید کرد تا خواص مذکوره متحقق شود
بعد از آن مجموع آن مرکب را ضماد باید کرد
و اگر ضعف طحال بسبب حرارت بوده باشد

دواهای سرد را ضماد کنند با بعضی از ادویه
حاره را استعمال کنند بجمله در معالجه این
نوع اسهال رعایت حال طحال بسیار باید
کرد و از اغذیه که مولد سودا است اجتناب
باید فرمود و از جمله معالجات نافعه
در حبس این نوع اسهال وضع حجامت است
بر پهلوی چپ بر محاذات طحال بنحوی
که در معالجات کلیه مذکور شده است
بگذارند که چهار پنج ساعت بوده باشد
و همچنین از حبس این استعانت بسفوفات
و معاجین و سایر امور مذکوره باید
جست تا اینکه بعنایت الهی بالکلیه خاطر

چهار پنج عرض مناسب طحال است و اگر ضعف طحال از برودت بوده با غذا دو دیگر حاره لازم

جمع شود و اگر تب بیرد دیگر محتاج شوند اقوی
از اینها بطریقی که در علاج اسهال کبدی مذکور
خواهد شد حقنه کنند چه آن سخنها که در اول
آن فصل مذکور شده که زرنیخ ندارد در این
نوع اسهال بسیار بسیار نافعند اما غذائی
که مناسب این نوع اسهال است در اول
همان برنج آب و شیره بادام است چه آن
غذا بود امناسبتی تمام دارد و همچنین الکارع
هم بسیار بسیار مناسب است کاهی از این وکاهی
از آن بدهند تا اینکه از تمر حبس طبیعت و دفع
سودا خاطر جمع شود بعد از آن که شروع
در دادن دوای حابس میکنند غذا را نیز تغییر بدهند

و اغذیه که در علاج اسهال بلغمی مذکور شده
در اینجا هم همان را بکار دارند بی تفاوت
که نافع است انشاء الله تعالی

فصل یازدهم

از مطلب اول در علاج نوع پنجم که اسهال دموی است
و از انفتاح عروق بهم رسیده است بدانکه چون مدار
علاج بر دفع و ازاله سبب است و سبب این نوع
اسهال غلبه خون است لاعلاج اولا کاری که
باید کرد فصد است هر چند فصد در اسهال از جمله
از اشیاست اما چون در اینجا سبب کوفت
شده است قصوری ندارد بلکه واجب است
پس اول از رگ باسلیق فصد کنند و بقدر انچه
ضرور دانند خون کم کنند اما نهایت ملاحظه

واحتیاط

واحتیاط در تشخیص و تعیین این مرض باید کرد
که مبادا قسم دیگر بوده باشد و مشتبه باین
نوع شود چه در این صورت فصد نهایت مضرت
میرساند بلکه مهلک است و من دیدم که پیر هشتاد
ساله را بگمان اینکه این نوع اسهال است فصد
میکردند و من هر چند گفتم که یکی از جمله علامات
غلبه خون سن است چرا رعایت آن نمیکنید
ممنوع نشدند و فصدهای متعدد کردند و آن
بیچاره بیش از دو سه روز نزیست باری بعد
از انکه متحقق شد که این نوع اسهال است
چنانکه مذکور شد بقدر ضرورت و خون
کم کنند و اولا از ان لعابهای که مذکور شده

با تخم بارتنگ بدهند و امتحان حبس طبیعت
بکنند اگر حبسی بوده باشد بهمان ملینات
بعینه از اول حبس میکنند بعد از آن قوابضی
که مذکور شده بدهند و ابتدا با آن بزور لعابی
که مذکور نشده است میکنند و البته اینها را با گل
ارمنی شسته و طباشیر چنانکه مذکور شده
بدهند که انفع است بعد از آن اگر احتیاج
شود طین یا رب به یا بدهند یا آب
بارتنگ یا آبیا بر آب لحیة التیس چه این
دوا در حبس [illegible] نظیر ندارند و اگر
آب از بولت بارتنگ و آب لحیة التیس را
تنها هم بدهند [illegible] مناسب است

وهمچنین

وهمچنین اقراص طباشیریه کافوریه و غیر آن
با شیره تخم خرفه در اینجا بسیار موافق است مجملاً
جمیع رعایتهائی که قبل ازین در باب سحج مذکور
شده در اینجا هم بعمل آرند و اگر ضرور شود از سفوف
شادنج که در موضع خود مذکور خواهد شد
با رب به یا با آبهائی که مذکور شد بدهند
که بسیار نافع است اما غذا در اوایل این وقت
که هنوز حابس نداده اند همان برنج آب
و آش جو و سایر مذکورات است بی تفاوت
و بعد از آن هم که شروع در دادن حابس میکنند
بار همانست که سابقا مذکور شده و تکرار
موجب ملال است از دادن ترشیها در [illegible]

نوع اسهال ملاحظه در کار نیست بلکه دادن
اولی است خواه با دوا و خواه با غذا مگر اینکه
مانعی مثل سعال یا غیر آن بوده باشد چنانکه
کفتیم **فصل دوازدهم** از مطلب اول اسهالی که از خوردن
ادویهٔ سمّیه و مسهله بهم رسیده باشد اما علاج
اینجا از خوردن ادویهٔ سمّیه بهم رسیده باشد
آنست که اول قی بفرمایند بشیر کاو تا اینکه دوای
سمّی دفع شود بعد از ان تغذیه بشوربا ها
و بوزن قلیهای چرب و دسم و نخود آبهای
پاکیزه لطیفه بفرمایند تا طبع را نرم داشته
باشد بغرو بترکه دارند تسکین الم که از خوردن
ادویه مذکوره بهم رسیده باشد حاصل شود

وحدّت

وحدّت اخلاط فرو نشیند و ایضا بجهت
تسکین حدّت و هیجان اخلاط از ان
لعابهای مذکوره بدهند و بعد از ان از برای
ازالهٔ سحجی که حادث شده از ان بزور
لعابی و سفوفاتی که مذکور شده بدهند
و بعد از ان تا سحج بالکلّیه برطرف شود و گاه هست
که محض این تدبیر کافی نیست و احتیاج باستعمال
ادویهٔ تریاقیه بهم میرسد در نیصورت ملاحظه
و استفسار باید کرد که کدام دوا از ادویهٔ
سمّیه خورده شده است تریاق همان دوا را
بنحوی که در معالجات سموم مذکور است بدهند
و سایر تدبیرات را چنانکه کفتیم بعمل آرند تا اینکه

بعنایت الهی خاطر جمع شوند اما علاج اسهالی
که از آشامیدن ادویهٔ مسهله بهم رسیده باشد
همین تدبیر هاست بعینه در اوایل بجهة تسکین
تهوع و حرقتی که از خوردن اینها بهم رسیده است
ازان لعابهای مذکوره و بزور لعابی میداده
باشند و ایضاً آشامیدن دوغ در اینجا بسیار
نافعست و اگر باقوی از اینها محتاج باشند
سایر تدبیرات مذکوره را بقدر احتیاج
بکار دارند تا اینکه بعنایت الهی شفای
کلی حاصل شود و در باب غذا نیز همان
طریقها که مکرر مذکور شده میداده باشند بی زیاده
ونقصان فصل سیزدهم از مطلب اول در علاج.

نوع

نوع اخیر از انواع مذکوره وان اسهالیست که از ورم
امعا بهم رسیده است بباید دانست که علاج این نوع
اسهال هم بهمان قوانین است که مکرر مذکور شده است
بعد از انکه خاطر از تمام حبس طبیعت بلعابات
مذکوره جمع نمایند بجهة برطرف شدن قرحه
و سحج امعا همان ادویه که مکرر ذکر شده
از سفوفات و بزورات واقراص و غیره
میداده باشند و بهمان ترتیب که گفته‌ایم
استعمال میفرموده باشند تا اینکه مطلب
حاصل شود و چون نوع اسهال چنانکه
گفتیم اکثر آنست که در امعای غلاظ می باشد
حقنه بسیار نفع میدهد اگر ضرور شود

باین نسخها در علاج اسهال سودا اثر ذکر کرده‌ام
بقدر احتیاج حقنه هم میکرده باشند و گاهست
که شیافات هم در اینجا نافع مر باشد چون
علت در امعاء سفلی است پس اگر ضرور شود (نسخه شیافی که نافع است)
باین نسخه شیاف استعمال نمایند دم الاخوین (در این نوع اسهال)
صمغ عربی بوداده عصاره لحیته التیس اقاقیا
گل ارمنی شسته سفیداب قلعی مرداسنگ
زاج شاخ بز کوهی سوخته کاغذ سوخته
اقلیمای فضی از هر یک شش مثقال کوفته
و بیخته شیافات طولانی بسازند و در وقت (ایضاً شیافی که نافع است در این)
احتیاج استعمال نمایند ایضاً شیافی که نافع است (نوع اسهال)
در این نوع اسهال گل ارمنی شسته کلنار

فارسی

فارسی شاخ بز کوهی سوخته دم الاخوین قرطاس
محرق از هر کدام سه مثقال اقاقیا دو مثقال
افیون یک مثقال مرداسنگ مرتجه دو مثقال
کوفته و بیخته شیافات طولانی چنانکه
گفتیم بسازند و در وقت احتیاج بکار برند
و اگر قوی از حقنهای مذکوره خواهند
باین نسخه هم گاهی حقنه میکرده باشند
جو مقشر برنج مقشر از هر یک ده مثقال گلنار
فارسی حب الاس گل سرخ از هر یک پنج مثقال
بلوط ده مثقال برگ مورد بیست مثقال مجموع را
در آب انقدر بجوشانند که ثلثی بماند
بعد از آن صاف نموده یک رطل از آنکه نود مثقال است

جدا کرده آب برگ بارتنگ یک پیاله زرده
تخم مرغ پنج عدد روغن گل سرخ ده مثقال
بسد محرق اقاقیا قرطاس محرق مغسول عصاره
لحیة التیس نشاسته بو داده دم الاخوین
از هر یک نیم مثقال داخل نموده خوب برهم
زنند تا ممزوج شود بعد از آن مجموع اینها را
حقنه کنند که بسیار نافع است ان شاء الله تعالی
بجمله گاهی مشروبات و گاهی باین حقنها
که گفتیم و گاهی بشیافات مذکوره علاج
قرحه میکرده باشند تا بالکلیه برطرف
شود و اگر اتفاقا اینها کافی نبوده باشند
و قرحه امعا کهنه و ممتد شده بسر حد ناسور برسد

پنج عدد

آثار محرق ۱۶۵

درینصورت

درینصورت بطریقی که در علاج اسهال کهنه
ذکر خواهیم کرد عمل نمایند و غذا درینجا هم
همانست که در هر باب مکرر ذکر شده
همان قاعده و ترتیب را مسلوک دارند من
غیر تفاوت اصلا فصل چهاردهم از مطلب اول
در علاج اسهال کهنه بدانکه هرگاه زمان اسهال
امتداد بسیار بیابد و مزمن کهنه شود بتحقیق
که تعفن و تاکل بجوهر امعا راه یابد و چیزی بغیر
از جراحت دفع نمیشده باشد و آنچه در هر باب
از انواع معالجات که مذکور شده بعمل
آمده باشد درینصورت در علاج احتیاج
میشود باستعمال ادویه مرقیه و تدبیرات خطره

صح

چه هرگاه ورم متاکل و متعفن شود استعمال
مغیرات نافع و کافی نیست بلکه مضرند بجهة
انکه باعث زیادتی تعفن میشوند و سایر
ادویه قابضه مذکوره اگرچه مضرت ندارند
و نافعند اما بمحض آنها از عهده این امر عظیم
عسر العلاج بیرون نمیتوان آمد چه درین وقت
ادویه قویه شدیدة التجفیف استعمال می باید
کرد تا روی ورم از جرکها فاسد متعفن
پاک شود و گوشت تازه تواند روید
مثل حقن زرنیخیه و امثال آن و در استعمال
اینها مخاطرات بسیار است لهذا این نوع
علاج را در فصلی علیحده ذکر میکنند

که تا

که تا ممکن باشد که سایر تدبیرات کار از
پیش رود از این نوع تدبیر مجتنب و محترز
باشند و بعد از انکه متشخص شود که تاکل
و ورم امعا بحد اهلاک رسیده یا میرسد
اگر تدارک نکنند درین هنگام لاعلاج
متصدی ارتکاب این امر خطیر میتوان شد
چه درین صورت استعمال نکردن هلاک
متیقن است و بر تقدیر استعمال اینها احتمال
نجات پس بالضروره استعمال باید کرد
و این تدبیر هم بعینه مثل بذل ماء اصفر است
که در استسقای زقی میکنند چه هرگاه
استسقای مذکور کهنه و متقادم باشد

البته بسایر معالجات به نشود و احتمال
نجات نیست اما هرگاه زیر ناف را سوراخ
کنند و آهسته آهسته و بتدریج اخراج ماء اصفر
بفرمایند اگرچه بسیار خطرست اما احتمال
نجات هست پس ارتکاب تدبیری که احتمال
نجات در آن باشد معقول تر و مشروع
باشد از اختیار امری که امید نجات در آن
نباشد و من بعمر خود زنی را دیدم که چند سال بود
که استسقای مذکور را بهم رسانیده بود و علاج
بسیار کرده بودند و مفید نیفتاده بود و شکمش
بحیثیتی بزرگ شده بود که مدتها بود که نمیتوانست
بنشیند و همیشه به پشت افتاده می بود و من

چنانکه

چنانکه مذکور شد نجات او را منحصر در زدن
و فریب بدوازده لکن بتدریج اخراج زرداب
از و کردم و بعنایت الهی باندک فرصتی از آن
مرض مهلک خلاص شد مدتی بعد از آن مهلک
زندگانی میکرد بجهة احتیاط اولا
ذکر بعضی از حقن قابضه حابسه که
چندان مضرتی در استعمال آنها نیست میکنند
الی بعد از آن حقن زرنیخیه را ذکر میکنند
تا اول آنچه اول ذکر شده استعمال نمایند
و آخر آخر را حقنه که تا وقت ازبرای سحج
کهنه اما زرنیخ مقشر و جو مقشر را چنین شاشند
و خوب صاف کنند بعد از آن کل را می شسته

نیم مثقال شادنج مغسول دم الاخوین عصاره
لحیة التیس سفید آب قلعی صمغ عربی
از هر کدام یکمثقال داخل نموده خوب برهم
زنند بعد از آن با شیر زن و روغن بادام
از هر یک ده مثقال ~~عدس مقشر ده مثقال~~
حقنه کنند نسخه دیگر برنج مقشر جو مقشر
از هر یک بیست مثقال عدس مقشر ده مثقال
حب الاس گلنار فارسی از هر یک پنج مثقال
مجموع را نیمکوب کرده خوب بجوشانند
و صاف نمایند بعد از آن آب برگ بارتنگ
یک پیاله شادنج مغسول گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک نیم مثقال لعاب بزرقطونا

یک پیاله

یک پیاله داخل نموده حقنه کنند نسخه
دیگر برنج مقشر را بیست مثقال خوب بجو
شانند بعد از آن آب برگ بارتنگ یک
پیاله قرطاس سوخته طباشیر سفید
از هر کدام یکمثقال شادنج مغسول نیم مثقال
صمغ عربی اقاقیا عصاره لحیة التیس اقماع
الرمان از هر یک یکمثقال مجموع اینها را
نرم کوفته و بیخته با زرده تخم مرغ نیم
برشته و روغن گل سرخ در اندرون
هاون سحق نموده خوب مخلوط و ممزوج
سازند و در آب مذکور داخل نموده
در ابجا حل نمایند و با روغن کله بز حقنه کنند

مخفی نماند که این حقنها بسیار نافعند از برای
استمالها سودا و یا ابیض اگر بانچه قبل ازین
در فصل علاج آن مذکور شده است مطلب
حاصل شود باین طریق میکرده باشند که
نافع است انشاء الله تعالی اگر قرحه و تاکل
امعا باینها بر طرف شد فبها و الا علاج
منحصر است در حقنها زرنیخی و طریق آن
اینست که مذکور میشود صفة قرص زرنیخ
که در حقنها داخل میکنند و طریق آن
~~اینست که مذکور~~ زرنیخ سرخ و زرد
آهک مازو شب یمانی اجزا مساوی نرم
بکوبند و بیزند و باسرکه قرص سازند

و در وقت احتیاج یکمثقال از آن داخل شیره
جو و عدس و برنج که خوب پخته باشند
و صاف کرده باشند نمایند و یک عدد زرده
تخم مرغ و روغن گل سرخ اضافه کرده مجموع
اینها حقنه کنند نسخه قرص زرنیخی دیگر
زرنیخ سرخ و زرد شب یمانی نحاس محرق
نوره اجزا مساوی صمغ عربی شادنج
مغسول سفیداب قلعی از هر یک سه مثقال
بسیار نرم کوفته و بیخته اقراص سازند
نسخه قرص زرنیخی دیگر زرنیخ سرخ و زرد
آهک نحاس محرق اجزا مساوی شب یمانی
دو مثقال افیون نیم مثقال مازو قرطاس محرق

دم الاخوین اقاقیا سفید آب قلع عصاره
لحیته التیس را از هریک سه مثقال کوفته
و بیخته با آب برگ بارتنگ اقراص بسازند
و در وقت احتیاج یکمثقال ازین اقراص
هر کدام که بوده باشد داخل اینها که
در نسخه اول مذکور شده نمایند
و بعد از روش حقنه کنند و اگر داخل
نسخهای که در اول فصل مذکور شده است
میکنند هم میتواند بود غرض که این
اقراص را بوزنی که مذکور شده است
داخل هر حقنه که مناسب مقام باشد
میتوان کرد و اگر بعوض روغنها که در اینجا

استعمال

استعمال میشود روغن شیخ صنعان چنانکه
کیفیتش استعمال کنند بسیار مناسب خواهد بود
بدانکه در اثنای استعمال این قسم حقنها حادثه
میشود که بعض اعراض حادث شود مثل
قلق و کرب و التهاب و شدة تقبض و بجش
و مانند اینها درینصورت حقنها را موقوف
می باید داشت و تسکین این اعراض بحقنهای
لینه می باید کرد مثل اینکه با شیر تازه و لعاب
بزرقطونا و شیره جو مقشر و روغن بادام
حقنه کنند و همچنین از آن لعابها که مکرر
مذکور شده است میداده باشند تا اینکه
اعراض مذکوره ساکن شود بعد از آن

اگر محتاج باشند باز استعمال حقنهای حادة
میکرده باشند واگر امری از امور مذکوره
طاری شود باز تسکین آنها بمذکورات هم 177
مینموده باشند تا اینکه بعنایت الهی مطلب
حاصل شود وباید دانست که گاه هست
که درین مقام بجهت تخفیف وجع وتسکین الم
وتقویت مزاج احتیاج بدادن معاجین کبار
هم بهم میرسد مثل برشعثا ومثرودیطوس ومخلص
اکبر بلکه تریاق فاروق هم غرضکه اگر ضرور
شود از استعمال اینها چاره نیست ومی باید داد
خصوصا اگر ضعف کلی در مزاج بهم رسیده
باشد واشتها وقوت نزدیک بسقوط رسیده باشد

ودرین

ودرین صورت استعمال اینها بسیار نافع بلکه
واجب است ودوائی اقوی وتدبیری انفع ازینها
بهم نمیتواند رسید ومحال است وایضا معجون
مبارک که ترکیب حقیر است ودر موضع خود
مذکور خواهد شد از برای اسهالهای کهنه
بسیار نافع است چه مکرر در قروح عتیقه
امعا داده شده ومنفعت بسیار آمده شده
پس اگر احتیاج باشد له بقدری که مذکور
شده باید داد بلکه اگر بیش ازانکه استعمال
حقنهای زرنیخی میکنند ازین معجون
بدهند احتمال هست که احتیاج بحقنهای
مذکوره نشود انشاء الله تعالی وازجمله تدبیرات

مناسبه ضماد کردن ادویه قابضه است بر روی
شکم مثل سک اقاقیا سعد کوفی نان دو آتشه
مرمکی کندر جوز السرو کوفته و بیخته
باآب به یا مثل آن ضماد کنند و اگر اتفاقا
حرارت بوده باشد صندل سرخ و سفید
گل ارمنی فوفل مازو گل سرخ برک مورد
اضافه اجزای سابق نموده ضماد کنند
اینست قانون علاج اسهال کهنه بر سبیل
اجمال بلکه بر سبیل تفصیل و اگر خدا خواسته
باشد چنانکه گفتیم و مرض قابل علاج
باشد باین تدبیرات مطلب حاصل میشود
وَهُوَ عَلَىٰ مَا یَشَاءُ قَدِیرٌ اما اغذای ایشان

درینوقت همان اغذیه است که در هر باب
مذکور شده هر کدام که مناسب وقت و مقام
بوده باشد بی ترشی می باید داد با آن
کوشتهای نازک که ایضا ذکر شده باید داد
و در سایر ایام سایر اغذیه که مذکور است
باید داد که تا فصت انشاء الله تعالی الیت
اقسام ذوسنطاریای معوی و انواع آن
و قوانین معالجات آنها در هر باب در هر
مقام که وعده کرده بودیم که درین مختصر ذکر کنیم
اما اسهال غیر معوی یعنی کبدی و معدی و غیر آن
چنانچه در باب گفتیم چون فی الحقیقه اتحاد داخل
در امراض امعا نیستند بلکه در نفس الامر امراض

در روز هائی که استعمال حقنه
میکنند از نانها ی انجو رهائی
و آشهائی که مذکور
شده می[illegible]

که

آن اعضا اند که بسبب آنها اسهال بهم رسیده است
پس مناسب آنست که ذکر انها در مقالۀ
که در معالجات آنها نوشته خواهد شد
بخصوص کرده شود ان شاء الله تعالی
والله المعین **مطلب دوم** در ذکر اسامی
ادویۀ مفرده مستعمله بحسب مشهور در علاج
انواع ذو سنطاریای معوی که مذکور شده
و بیان مزاج و خاصیتی که مخصوص و متعلق
باین مقام بوده باشد بر سبیل اجمال
چه ممکن است که یک دوای مفرده بحسب
ترکیبی که در اصل ذات و جوهر خود
داشته باشد چندین خاصیت داشته باشد

مثل دوای مرکب القوی که میگویند مرکب است
از چند چیز جزء و این بنا بر قول مشهور میان
اطباست اما حقیر را در باب مرکب القوی
رای دیگر است و اعتقاد دیگر لیکن این مختصر
موضع ایراد این معانی نیست و ایضا ممکن است
که چند اش بر یک دوا باعتبار فعل بالذات
آن دوا و فعل بالعرض آن دوا مترتب
شود مثل افیون که مبرد است باعتبار فعل
ذاتی خود و مسخن است بالعرض بتکاثف و سدید
مسام که لازم برودۀ اوست غرضکه چون
یک دوا را خواص متعدده میتواند بود ما
در این مختصر ذکر اسامی ادویۀ مفرده و مزاج و خاصیتی

که متعلق است باین مقام نموده از ذکر سایر
منافع و فواید که دخلی در این باب ندارد
خوفا للتطویل عنان شبدیز قلم را نکاهداری
میکنیم تا کلام بسر حد اطناب نرسیده
موجب ملال نشود چه اکثر ابنای زمان
ما از بیدماغی بلکه از بی ماحصلی پروای
مطالعه مختصرات ندارند تا بمطولات
چه رسد و مع ذلک ذکر آنها در اینجا
بی ثمره و لغو است و فایده ذکر ادویه مفرده
در این مختصر اینست که اگر خواهند که اولا استعمال
دوای بسیط نمایند چنانکه قاعده است
توانند کرد و فایده دیگر اینست که اگر اتفاقا

از تراکیب مذکوره مطلب حاصل نشود
یا مناسب مقام نبوده باشد و خواهند
و توانند که خود ترکیبی که مناسب وقت
باشد بکنند هرگاه اسامی و خواص ادویه
مذکور باشد این معنی بسهولت و آسانی
دست بهم تواند داد بدون آنکه رجوع
بکتاب دیگر ضرور شود تا اینکه این
مقاله با وجود اختصار مند و محر باشد
که بوجود آن از سایر کتب استغنا حاصل
شود انشاء الله تعالی و باید دانست
که چون عدد ادویه که در معالجات
اسهال استعمال میشود بسیار نیست لهذا

در ذکر اسمار عایت ترتیبی که در کتب ادویه
مفرده قرار داده اند نموده هرچه اولا
بر زبان قلم آید ذکر میکنیم چه مجموع
انچه مذکور خواهد شد انقدر نیست
که جوینده را در جستن اسمار حمت باید
کشید تا الاعلاج ترتیب و قاعده باید قرار
داد کما لا یخفی و بدانکه این مطلب نیز
مشتمل است بر چند فصل **فصل اول از مطلب**
دوم در ذکر ادویه مفرده که مستعمل است
در مشروبات مثل سفوفات و اقراص و معاجین
و اشربه و منه التوفیق **کندر** گرم است
در درجه ثانیه و خشک است در اول

ملح

ونافع از برای حبس خون و اسهال بدون
انکه اذیت برسانند و بسیار دوای مبارکیست
در اندمال قروح و جراحات در هرجا که
باشد و مناسبست بجهة بخیر اگر شیاف
سازند و قدر مستعمل آن تا نیم مثقال است
کهربا سرد و خشک است در درجه ثانیه
و حبس خون میکند از هر موضع که بوده
باشد و تا نیم مثقال استعمال میتوان کرد **کافور**
سرد و خشک است در درجه ثالثه بنابر مشهور
اما بعضی قایل بحرارت او شده اند و گفته
اند که مرکب القوی است و جزء حار و بارد
هردو دارد و درین باب دلایل قویه

ذکر کرده اند اما این مختصر جای ایراد آن نیست
واین قول را بنا بر غرابت ذکر نموده و حقیر
نیز این رای را بر بعید از صواب میداند
بر هر تقدیر در حبس جمیع نازلات
خصوصا خون از هر موضعی که بوده باشد
نظیر خود ندارد و در اسهالهای صفراوی
بسیار نافع است و در تسکین حرارت والتهاب
مثل ندارد مجملا از جمله ادویه شریفه است
واستعمال آن بغایت مبارک و نافع است
ومقدار شربت آن بقول مشهور تا یک
نخود است افیون سرد وخشک است در ثالثه
بحسب مشهور وبحسب نفس الامر اگرچه در اینجا هم

بعضی

بعضی خلاف مشهور کرده گرم دانسته اند
اما دلایل این طایفه بسیار ضعیف است
و برابری به تجربه وسایر اموری که دال اند
بر سردی مزاج او میکنند یاری افیون
در حبس جمیع نازلات و سایلات از
هر عضوی و هر جائی که بوده باشد نظیر
ندارد و از برای حبس اسهال بغایت نافع است
سیما اگر اسهال دماغی بوده باشد و اگر
بموقع خود استعمال کنند این فعل ازو
تخلف نمیکند بخلاف سایر ادویه چه آنها
گاهی در فعل خود تخلف میکنند و چون
مقدار شربت این را همه کس میداند احتیاج

بتعیین کردن نیست **بزرقطونا** سرد و تر است
در دوم بلیغ انفع است از برای خشونت
امعا و معده و کسر حدت اخلاط مراریه
میکند و از برای حبس اسهال و خون
بسیار نافع است خصوصا بو داده آن
و لعاب آن در ابتدای جمیع انواع
اسهال مستعمل و نافع است چنانکه مذکور
شده و مقدار شربت آن تا دو مثقال است
تخم خطمی سرد و خشک است و بعضی گفته
اند که معتدل است در حرارت و رطوبت
نافع است از برای خشونت معده و امعا
و حبس خون و اسهال میکند **تخم کتان** تا

گرم و خشک است نافع از برای نفث الدم و بلیغ
انفع است در زحیر سیما اگر زحیر بلغمی بوده
باشد **تخم مرو** معتدل است در حرارت
و رطوبت و بعضی گفته اند که قریب الفعل است
به بزرقطونا و بالجمله بسیار تمام است
در اصلاح حال معده و امعا و نافع است
از برای سحج و حبس اسهال با نواعه **تخم شبت**
گرم و خشک است نافع است از برای تحلیل
ریاح معده و امعا که در اسهال بلغمی
باشد **بزرالبنج** سرد و خشک است و نافع است
از برای آمدن خون و سایر مواد نازله
از هر عضوی که بوده باشد و چون

از جمله مخدرات ست در تسکین اوجاع
بغایت نافع ست و بالجمله در اکثر فواید
بسیار قریب ست با فیون **صندل سفید**
سرد و خشک ست و نافع ست از برای اسهال
صفراوی و التهاب و حرارتی که لازم
آن می باشد **خرنوب** دو نوع می باشد
شامی و نبطی و هر دو سرد و خشکند و نافعند
از برای اسهال سیما اگر معدی بوده باشد
کزمازو سرد و خشک ست و نافع است
از برای حبس خون و اسهال **تخم بارتنگ**
سرد و خشک ست نافع است از برای حبس
خون و اسهال خصوصا اگر بوداده باشند

و در ازاله خشونت امعا و سحج و تسکین بحیث
چنانکه مذکور شده نظیر خود ندارد **تخم خرفه**
سرد و تر است و بسیار نافع ست از برای کسر التهاب
و سوزش معده و امعا که در اسهال صفراوی
می باشد و بوداده آن حبس اسهال و خون
میکند خواه شیره آنرا بگیرند و خواه همچنین
بدهند **تخم گل** سرد و خشک ست و نافع ست
از برای حبس اسهال صفراوی و خون **تخم
حماض** سرد و خشک ست و بسیار قوی القبض
و بلیغ است در حبس خون و قطع اسهال
صفراوی **تخم خشخاش** سرد و خشک ست
نافع است از برای تغلیظ مواد و حبس اسهال

صفراوی وسکین اوجاع وآمدن خون
از هر موضعی که بوده باشد **بُسّد** یعنی مرجانست
سرد وخشک است وبسیار نافع است از برای
حبس خون از هر جا که باشد وتمامست در رو
یانیدن گوشت تازه از جراحات کهنه
وتنقیه آنها میکند از رطوبات فاسده که
مانع التیام باشند **گل سُرُخ** مرکب القوی
میدانند یعنی هم جزء حار دارد وهم بارد
وهم مائی وهم ارضی بناء علی المشهور کما مرّ
ونافع ست از برای قرحهای معجها ودر حبس
اسهال بلیغ است سیما اگر با ادویه دیگر آمیخته
شده باشد **گلنار فارسی** سرد وخشک ست

دراولی وثانیه واز برای اندمال جراحات
بغایت نافع است حتی از برای جراحات
کهنه عتیقه هم بلیغ النفع ست ودر حبس خون
واسهال بی نظیر است ومقدار مستعمل آن از دو
دانک است تا یکمثقال ونیم **اقماع الرمان**
سرد وخشک است نافع است از برای حبس
خون واسهال وبسیار قریب است ودر فواید
ومنافع بگلنار چنانچه بدلهم بدل هم میتوانند
شد ودر جمیع ابواب **پوست** انار سرد و
خشک ست وقریب است در جمیع فواید
بگلنار **حب الرمان** یعنی انار دانه سرد و
خشک است ودر حبس اسهال سیما صفراوی

بسیار تمامست و تقوی فم معده و امعاست
و منع انصباب مواد حاره بمعده میکند
و غثیان و قی را ساکن میکند خصوصا بو
داده آن و از برای صاحبان اسهال هم دوای
نافعست و هم غذای صالحی **حب الآس** یعنی تخم
مورد سرد و خشک ست اما چون مرکب القوی است
جزء حاری هم دارد در حبس اسهال و خون
دوای مبارکست و تقویه فم معده میکند و از برای
قروح اعضای باطنه بسیار نافع ست و مقدار
شربت آن تا دو مثقال میتواند بود **نشاسته**
سرد و تر است از برای خشونت و قروح امعا نافع است
و در اندمال قروح استعمال کرده میشود و در حبس

اسهال حتی کهنه آن نافع است **نانخواه** گرم و خشک است
از برای نشف رطوبات معده و امعا و تحلیل
ریاح آنها نافع است و در اسهال بلغمی استعمال
میتواند شد و منع غثیان میکند و مقدار
شربت آن تا دو مثقال میتواند بود **میعه سایله**
گرم و خشک است و بجهت حبس نازلات
بسیار نافع است و از برای اسهال کهنه سیما
اگر دماغی بوده باشد بلیغ النفع است
و مقدار شربت آن تا دو مثقال میتواند
بود **عصاره لحیة التیس** سرد و خشک است
و از برای حبس خون از هر موضع که بوده باشد
بغایت نافع است و از جمله ادویه شریفه است

در علاج سحج و قروح امعا و مقدار شربت آن
تا یکمثقال میتواند بود اسارون گرم و خشک است
نافع است از برای اوجاع باطنه و رطوبات
معده و امعا بلوط سرد و خشک است نافع
از برای حبس اسهال و آمدن خون و سحج امعا
و اگر بسوزانند نفعش بیشتر است تخم کرفس
گرم و خشک است و نافع است از برای اسهال
بلغمی بواسطه نشف رطوبات و تحلیل ریاح
که از معده و امعا میکند و از برای زحیر بلغمی
نیز نافع است تخم شاهسفرم گرم و خشک است
و از برای حبس خون و اسهال صفراوی نافع است
خصوصا اگر بو داده باشند و از برای سحج امعا هم

نافع است تخم ریحان گرم و خشک است و بجهت
سحج امعا و حبس خون و اسهال نافع است
اقاقیا سرد و خشک است و از برای حبس اسهال
بغایت نافع است و همچنین از برای حبس خون
از هر موضعی که بوده باشد و اندمال جراحات
بی نظیر است دم الاخوین سرد و خشک است
از برای حبس خون از هر عضوی که بوده باشد
و اندمال جراحات بغایت الغایت نافع
و بلیغ است و تقویه فم معده میکند و اگر
مقدار دو دانگ او را با زرده تخم مرغ
نیم برشته بدهند از برای سحج امعا بسیار
خوب است دوقو باعتقاد استادان حقیر

کله پرست واما شیموز میان اطبای این
زمان غیر کله پرست اما شبیه است در طعم
و غیر آن بکله پر بر هر تقدیر گرم و خشک است
و چون محلل ریاح و مقوی معده و امعاست
از جمله ادویه ایست که در اسهال بلغمی استعمال
میکنند و همچنین از جمله ادویه ایست
که در سحج اطفال استعمال مینمایند **طباشیر**
سرد و خشک ست و از جمله ادویه شریفه است
و نافع ست بسیار در حبس اسهال صفراوی
و تسکین حرارت و التهاب که لازم آن
می باشد میدهد و همچنین بجهة سحج امعا
و آمدن خون از هر جا که باشد بغایت

نافع ست و هیچ قسم از تبی از وی ناشی نمیتواند شد
معظم ادویه اسهال لینه است **سماق** سرد و
خشک ست و از برای صاحبان اسهال
صفراوی بغایت نافع است مثل نار دان
هم دوای ایشانست و هم غذای ایشان
و بجهة حبس خون و سحج نافع و بی غایله است
انیسون گرم و خشک ست و بجهة ازاله
زحیر و تحلیل ریاح در اسهالهای بلغمی
مستعمل ست **شادنج** عدسی گرم و خشک ست
و میگویند که قشر آن سرد است و در تلیین
قبض و تجویف قوی دارد و بغایت نافع ست
از برای سحج و اندمال جراحات و آمدن خون

ازهر موضعی که بوده باشد ودر باب حبس
خون چون بغایت نافع ست حجر اللّه نام
کرده اند وطریق شستن این آنست که
بکوبند و بربیزند وبر روی سنگ سماق
صلایه کنند بعد ازان در آب ریزند وانچه
بر روی آن می ایستد علیحده نگاه دارند
و بگذارند که ته نشیند بان انرا برداشته
داخل آب دیگر کنند وانچه بر رو می ماند
بردارند و علیحده بگذارند که ته نشیند
چهل مرتبه همچنین کنند بعد ازان استعمال ۲۰۱
نمایند شاه بلوط سرد وخشک ست وقریب
المنفعت ست با بلوط در حبس اسهال وغیره

گل

گل ارمنی سرد وخشک ست واز جمله ادویه
شریفه است در حبس خون و اسهال واز برای
سحج امعا بغایت نافع ست چه با وجود
قبض وخشکی غروبتی هم دارد که مناسب
سحج ست ودر تسکین غثیان ومنع قی عجب
نظیر ست وشسته آن انفع وبی غایلتر است
وطریق شستن آن هم بطریق شستن شادنجست
اما این احتیاج بسنگ سماق صلایه کردن
ندارد می باید بسیار نرم کوفت و بیخت
و بعد ازان بطریقی که مذکور شد می باید
مکرر شست جندبیدستر گرم وخشک ست
در درجه ثالثه از جمله ادویه تریاقیه

وعظیم المنفعت ست واز برای تحلیل ریاح
و اصلاح حال معده و امعا در اسهال بلغمی
بغایت نافع ست و بجهت زحیری که تابع
این نوع اسهال می باشد بسیار خوب ست
و ایضا دفع مضرت افیون میکند لهذا
در ادویه اسهالیه هرگاه افیون استعمال کنند
اکثر آنست که ازین دوا هم قدری داخل
میکنند **صمغ عربی** قریب باعتدالست در حرارت
و برودت و از جمله ادویه شریفه ست در حبس
اسهال و آمدن خون و سحج و امثال آنها
طراثیث سرد و خشک ست و نافع ست
از برای استرخاء معده و امعا و در حبس اسهال

وآمدن خون از هر موضعی که باشد بسیار
خوبست و مقدار شربت آن بحسب مشهور
تا یک مثقال میتواند بود **قرظ** سرد و خشک ست
و بعضی گفته اند که معتدلست و بالجمله
در حبس اسهال و سایر فواید قریب ست
بطراثیث شمرده اند و مقدار شربت آن
تا دو مثقال گفته اند **تخم** کشنیز خشک
سرد و خشک ست و مقوی معده و امعا ست
و در حبس خون و اسهال صفراوی و تسکین
حرارت بغایت نافعست **مازو** سرد و خشک ست
و در حبس اسهال و آمدن خون و سحج بسیار
نافعست **کنار** سرد و خشک ست مجفف و قابض

قویست و تقویت معده میکند و بواسطه اسهال
بستن اگر معدی بوده باشد بسیار نافعست
خصوصا اگر بو داده باشند و از برای حبس
خون نیز بسیار نافع است زیره گرم و خشکست
در ثالث و این دو نوع است نبطی و کرمانی و میگویند
که نوع نبطی اسهال میفرماید و کرمانی حبس طبیعت
میکند و نافعست از برای تحلیل ریاح و نفخ
که در اسهال بلغمی باشد و از برای اندمال
جراحات و حبس خون نافع شمرده اند
و حکمت که این را چنانکه ترتیب کنند استعمال
نمایند و طریق تدبیرش آنست که یک شبانروز
در سرکه صادق الحموضه بخیسانند بعد از ان

بیرون

بیرون آورده باب صافی خوب بشویند پس
در سایه خشک نموده در وقت احتیاج استعمال
نمایند طین رومی سرد و خشکست و نافعست
از برای اسهال و حبس خون از هر عضوی که
بوده باشد بهدانه سرد و ترست و لعاب
آن چنانکه مذکور شده است در اول اسهالها
بسیار نافعست و از برای خشونت معده
و امعا بی نظیرست بیخ خطمی سفید سرد و ترست
و لعاب آن در اوایل اسهالها بنحوی که
مذکور شده بسیار مبارک و نافعست اینست
اسامی مجموع ادویه مفرده مشروبه که بحسب
مشهور در معالجات انواع اسهال که مذکور شده

استعمال میشود چه من حیث انه اسهال حمیین ادویهٔ
مذکوره در معالجات اینها کافیست اما گاه هست
که سببی از اسباب مذکوره و غیر مذکوره
احتیاج باذویهٔ دیگر هم بهم میرسد امّا چون
آن اسباب متعیّن نیست ادویهٔ اینها نیز تعیین
نمیتوان یافت لهذا بذکر آنچه مذکور شد
اختصار نمود و باید دانست که از برای
بعضی ادویه که مقدار شربت ذکر نکرده
بجهة آنست که چون سمی و مفسد نیستند
از کمی و زیادتی آنها فسادی ناشی نمیتواند شد
و هر قدری که قرار دهند بحسب مزاجی
میتواند بود و ایضا از تتبع تراکیب مذکوره

که از

که از ادویه مذکوره ترکیب یافته اند معلوم
میتوان کرد که هر یک از ادویهٔ مذکوره را چقدر
استعمال باید کرد و امثال این معانی بر کامل
نظران صاحب تصرّف مشکل و متعسّر نیست
والله المعین فصل دوم از مطلب دوم
در ذکر ادویهٔ مفرده که در علاج انواع
اسهال که مذکور شده داخل در حقنها
میشوند و از این جمله بعضی آنست که در ضمن
ادویهٔ مذکوره مذکور شده با مزاج و خاصیت
متعلّق باین مقام و اینها این اند گلنار
فارسی حب الآس گل سرخ مازو و بسد گل ارمنی
افیون که مذکور میشود بتفصیل مرداسنگ

اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس
نشاسته دم الاخوین
و مابقی اینست م

مایل بحرارت ست امّا مشتهر آن سرد و خشک ست
امّا از جملهٔ ادویهٔ مشرو به نیست و از خوردن آن
مضرت عظیم بهم میرسد بلکه مهلک ست و از جمله
سموم قاتله شمرده اند لیکن در حقنها
استعمال میکنند بواسطهٔ سحج امعا و آمدن
خون و حبس اسهال و اندمال جراحات
بسیار نافعست با آنکه از خوردن آن سحج
بهم میرسد امّا هرگاه بعد از رشتن در
حقنها استعمال نمایند مراز برای سحج نافعست
و بعضی زنان متطبّب این را در کوزه آبی
می اندازند که قوّت شی‌ء الجمله ضعیف شود
و بواسطهٔ سحج امعا با طفال میدهند امّا در این

خطر

خطر عظیم ست و البتّه استعمال نباید کرد
مگر در حقنها آنهم در وقت ضرورت
کلّی و طریق شستن آن اینست که نرم بکوبند
و بریزند و یکشبانروز در سرکه صادق
الحموضه بخیسانند بعد از آن یک دو مرتبه
بجوشانند پس آنچه بر روی آب ایستاده باشد
بردارند و باز بجوشانند تا جوی آنقدر که
جوشکافته و حل شود بعد از آن پایین
آورده بگذارند که ته نشیند پس آنرا برداشته
باز با آب صاف خوب بجوشانند بعد از آن
بگذارند تا باز ته نشیند و بازاء هر رطلی
از آن که نود مثقال ست یکمن نمک طعام

سایه داخل کنند و یکهفته در آب نمک مذکور
بگذارند که بوده باشد امّا هر روز یکمرتبه
بو هم زنند بعد از آن آب نمک را ازو بریزند
و در آب صاف شیرین بخیسانند و هر روز
یکمرتبه بو هم زده آب او را تغییر داده آب
تازه داخل کنند همچنین میکرده باشند
تا چهل روز بعد از آن بر داشته در سایه
خشک کنند و در وقت احتیاج استعمال
نمایند و بدون این تدبیر این را در
حقنها هم استعمال نباید کرد که خطر است
تخم مرغ سفیدهٔ آن سرد و تر است و زردهٔ
معتدل و هر دو ا: زبرای خشونتهای امعا

وتسکین

وتسکین اوجاع باطن و بجیش و امثال اینها
بسیار نافعند و بجهة تغریة که دارند
از برای اندمال بعضی جراحات و سحج و آمدن آن
خون بی نظیر اند و عجیب الفعل و ایضا کسر حدت
و اذیت ادویهٔ حاده می نمایند و لهذا
حقن حاده زرنیخ را بدون اینها استعمال
نمینمایند و نمی باید کرد امّا اینها را بجهة
فواید مذکوره بدون زرنیخ بسیار استعمال
میکنند زرنیخ دو نوعست سرخ و زرد و هر دو
گرم و خشکند در درجهٔ ثالثه و مصعد
زرنیخ سم قاتلست و بهیچ وجه من الوجوه
استعمال نتوان کرد امّا غیر مصعد را در حقنها

استعمال میکنند بواسطه قروح کهنه عفنه ساعیه
نافع ست اما چنانکه مذکور شده تا ضرور
شود استعمال نباید کرد شب یمانی اصناف
متعدده دارد و همگی گرم و خشکند ازان
جمله شب یمانی را بیشتر استعمال میکنند
و رنگ آن سفید می باشد بزردی مایل
و نافعست از برای آمدن خون در تخفیف
و اندمال قروح عتیقه عسر الاندمال بغایت
نافع است شحم کلیه بز شحوم جمیعا بارد
و رطب می باشند و لهذا از برودت لینتر
میشوند و بحرارت گداخته میشوند و بواسطه
خشونت و سحج امعا بسیار نافعند و گرم حرارت

ادویه

ادویه حاده نیز میکنند چنانکه در تخم مرغ
مذکور شد شاخ بز کوهی سوخته سرد و خشک است
و نافع است از برای آمدن خون از هر
موضع که بوده باشد و بواسطه سحج امعا
بغایت نافع است و لهذا اکثر در حقنها
استعمال مینمایند عدس معتدلست در حرارت
و برودت و بعضی گفته اند مرکبت القوی است
و از برای آمدن خون و قروح عتیقه عمیقه
بسیار نافع شمرده اند و لهذا در حقنها
استعمال میکنند و برنج و جو نیز قریب
الفعلند با عدس و بجهة همین معنی
در حقنهای اسهالیه مستعملند اگرچه هر یک

خصوصیتی دارند که دیگری ندارد امّا در دفع
رسانیدن با امعا و اصلاح حال آنها مشترک
النفعند نوره آهک است گرم و خشک است
و نافعست از برای قروح کهنه و سحج امعا
و گوشت زاید متعفن را میخورد و اذیت
آن بمثابه زرنیخ نیست بلکه بسیار قلیل
المضرّت است سیما اگر شسته باشند و طریق
شستن این هم بنحویست که در گل ارمنی
مذکور شده نحاس محرق روسختج است و این
لفظ معرب روی سوخته است گرم و خشک است
و از برای آمدن خون و حبس اسهال سیما
اگر بواسیری بوده باشد بسیار نافع است

و مجفف قروح عفنه است و این دوا هم از ادویه
مشروبه است و هم در حقنها استعمال میشود
و هم در شیافات بکار میرود و این را بدون
انکه تدبیر کنند استعمال نباید کرد و طریق
تدبیرش اینست که بسیار نرم بکوبند
و به پزند و یکشبانروز در سرکه کهنه
بخیسانند بعد از آن بر روی سنگ سماق
با سرکه خوب صلایه کنند بعد از آن با آب
صافی مکرر بشویند و بگذارند که ته نشین
شود و در وقت احتیاج استعمال نمایند سفیداب
قلعی سرد و خشک است و مجفف قروح و مدمل
جراحات است و از برای سحج امعا بغایت نافعست

لهذا در حقنها استعمال کرده میشود روغن
کل سرخ قریب الخاصیت است بکل سرخ با
زیادتی در بعض امور مثل دهنیت و دسومت
و زیادتی در تحلیل و لهذا بواسطه اصلاح
حال امعا بسیار نافعست بنابرین در حقنها
استعمال کرده میشود فصل سیم از مطلب
دوم در ذکر ادویه که در معالجات انواع
اسهال که مذکور شده در شیافات استعمال
کرده میشود و ازین جمله بعضی مذکور شده است
و اینها اینند دم الاخوین افیون مازو
صمغ عربی عصاره لحیة التیس اقاقیا کل ارمنی
سفیداب طین رومی شادنج بزکوهی اقماع الرمان

کلنار فارسی میعه سایله مرداسنک و مابقی
که مانده است اینست مرتکی صمغیست کرم و خشک
محلل ریاح معده و امعاست و بواسطه اصلاح
قروح عفنه عتیقه بغایت نافعست حتی اینکه
بجهة حفظ جثه میت از عفونت استعمال
میکنند و نافعست از برای معده و امعا
و پیچش و آمدن خون و گفته اند که اگر
اندکی از انرا با زرده تخم مرغ نیم برشته
بخورند بجهة حبس خون بسیار نافعست
و لهذا داخل در شیافات میشود زعفران
کرم و خشکست و نافعست از برای تحلیل
ریاحی که در اسهال بلغمی باشد و مقوی

احشاست وچون مخدرست از جهت تسکین
اوجاع و زحیر بغایت نافع ست لهذا در شیا
فات استعمال میشود کحل سرمه ست سرد و خشک ست
در درجه ثانیه قاطع خون و مدمل جراحات ست
در شیافات بجهت سحج امعا داخل میشود
زاج انواع دارد و دوای معدنیست و با نوا
گرم و خشک ست و بجهت اندمال قروح
و جراحات و آمدن خون از هر موضعی
که بوده باشد بغایت نافع ست و این
معنی را هر کس تجربه کرده ست چه از برای
بستن خون اکثر مردم زاج با خود نگاه
میدارند و بنابرین در شیافات مستعمل ست

واگر

واگر بسوزانند لطیف تر میشود حضض مکی
معتدلست در حرارت و برودت و نافعست
از برای سحج امعا و آمدن خون از هر عضوی
که بوده باشد و در شیافات مستعمل ست
مُرْتک دوای مصنوعست که گاهی از اسرب و گاهی
از ارزیز میگیرند لهذا سرد و خشک ست
و بجهت حبس اسهال و آمدن خون بسیار
نافعست خواه بخورند و خواه در شیافات
استعمال نمایند قرطاس محرق بهترین آن
مصریست چه در اینجا از حشیش حاسر کاغذ را
میسازند که آن حشیش از برای اندمال
جراحات بسیار نافع میباشد و از برای

حبس خون وشقیه قروح معده وامعا بسیار
نافعست ودر شیافات وحقن استعمال
میشود **قثار الکندر** گرم وخشک ست وان
برای اندمال قروح وجراحات کهنه
بغایت نافعست وبنابرین در شیافات
مستعملست **سندروس** صمغیست گرم وخشک
وبسیار بکهربا ماند هم در صورت وهم
در خاصیت حتی در جذب کاه هم وازبرای
حبس خون واسهال کهنه بغایت نافعست
اقلیما نقره قریب باعتدالست وبسیار نافعست
ازبرای قروح کهنه چه روی آنها از رطوبات
فاسده که مانع التیام والتحام‌اند پاک

میسازد

میسازد وگوشت تازه میرویاند ولهذا در
شیافات بجهت قروح امعا مستعمل است
اینست مجموع ادویهٔ مفرده که در معالجات
اسهال در ذکر تراکیب نافعه مستعمله در معالجات
انواع اسهال که بعضی از انها را وعده
کرده بودیم که ذکر کنیم وبعضی را وعده
نکرده ایم اما احتیاطًا ذکر میکنیم که اگر
باانچه وعده کرده ایم مطلب حاصل نشود
استعانت از اینها جسته بکتاب دیگر
احتیاج رجوع نباشد وبدانکه این مطلب
نیز مشتمل است بر چند فصل وجوب ترتیب
طبیعی در علاج آنست که ابتدا باسهل ادویه نمایند

۲ در تراکیب محقن وشیافات استعمال کرده میشود وانشاء الله العین مطلب ۳

چنانکه مذکور شد و سفوفات نسبت بسایر
تراکیب دیگر مثل اقراص و معاجین کرده
اسهل است لهذا ابتدا بذکر آن مینماید والله
المعین فصل اول از مطلب سیم در ذکر سفوفات
مستعمله در معالجات انواع اسهال مذکوره
سفوف انیسون که وعده کرده شده ست
تحلیل ریاح معده و امعا نیز میکند و اینها از
اخلاط غلیظه لزجه پاک میسازد صفت
آن نانخواه تخم کرفس از هر یک پنجمثقال
کندر چهار مثقال فقاح اذخر قسط بحری
مصطکی از هر کدام سه مثقال تخم تره تیزک
سی مثقال کوفته و بیخته با نبات سفید ده مثقال

سفوف

سفوف سازند شربتی سه مثقال بآب با آب خالص
بدهند سفوف جوز ایضاً وعده کرده شده بود
اسهال بلغمی را نافعست صفت آن جوز بوا بریان
کرده سه مثقال نانخواه یکمثقال کندر نیمثقال
نبات سفید پنج مثقال کوفته و بیخته سفوف
سازند شربتی یکمثقال و نیم و تا دو مثقال با آب
خالص میداده باشند سفوف مقلیاثای
موعود [illegible] و اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده
را نافع ست صفت آن تخم تره تیزک بیست مثقال
زیره کرمانی مدبر پنجمثقال بو داده تخم کتان
تخم کندنا هلیله سیاه از هر یک دو مثقال
در روغن زیت بریان کرده مجموع را بغیر از

از تخم تره تیزک کوفته و بیخته سفوف سازند ،
شربتی دو مثقال با آب خالص میداده
باشند **سفوف** حب الرمان موعود نافعست
بجهة اسهال مراری و غیره صفت آن انار دانه
بریان کرده ده مثقال بلوط سماق زیره کرمانی
مدبر حب الاس سنجد کشنیز خشک بریان
کرده خرنوب آرد کنار از هر یک پنج مثقال
عود خام نیم مثقال آمله بوداده یکمثقال
کوفته و بیخته سفوف سازند و بارب به
استعمال نمایند شربتی سه مثقال **سفوف** الطین
موعود اسهال مراری و دموی را نافعست
صفت آن بزر قطونا تخم ریحان تخم مرو

ملع

نشاسته

نشاسته تخم حماض بریان کرده صمغ عربی
گل ارمنی شسته طباشیر سفید مجموع اجزا مساوی
یکدیگر می باید که باشد هر قدری که اختیار
میکنند مختارند بغیر از بزر قطونا سایر اجزا را
نرم کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی سه مثقال
با روغن گل بادام چرب کنند و بکلاب
حب ساخته فرو برند **سفوف** شادنج موعود است
نافعست از برای حبس خون که در اسهال دموی
دفع میشود صفت آن گل سرخ تخم مورد
گلنار فارسی تخم حماض طرا ثیث از هر یک
چهار مثقال نشاسته صمغ عربی شادنج مغسول
دم الاخوین طباشیر سفید از هر کدام سه مثقال

عصاره لحیة التیس اقاقیا از هر یک دو مثقال
مجموع اینها را نرم کوفته و بیخته بعد از آن تخم
مرو و تخم بارتنگ تخم ریحان بزر قطونا
از هر یک یکمثقال با روغن گل سرخ چرب نموده
بو بدهند و داخل اجزای سابق نموده بیکدیگر
مخلوط سازند شربتی دو مثقال با رب به و ممزوج ۴
یا به آب برگ بارتنگ میداده باشند
سفوف افیونی که بسیار قویست در حبس اسهال
و خون صفت آن مازو و پوست انار
از هر یک شش مثقال کندر نان دو آتشه
از هر یک ده مثقال بزر البنج افیون کازرونی
از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته سفوف سازند

شربتی نیم مثقال تا یکمثقال **سفوف** ارسطو
طالیس که از برای اسکندر ترکیب کرده
نافعست از برای حبس اسهال و ضعف معده
و امعا و این سفوف بسیار کثیر المنفعتست
صفت آن قرفه سادج هندی عود خام هیل
اسارون رومی مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک
نارمشک زیره کرمانی مدبر دارچینی اشنه
فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل خشک قرنفل
انار دانه جوز بوا از هر یک دو مثقال کافور
مشک خطائی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال
نبات سفید شش وزن ادویه کوفته
و بیخته سفوف سازند شربتی یکمثقال تا سه مثقال

میتوان داد سفوفی که نافعست از برای افراط
عمل دوای مسهل و منع قی و غثیان نیز میکند
صفت آن سعد کوفی مقل مکی سک از هر یک
ده مثقال مازو و گلنار فارسی کرمازو و پوست
انار کندر از هر یک پنجمثقال قرنفل سه مثقال
افیون پوست بیخ لفاح از هر یک دو مثقال
کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی یکمثقال
تا یکمثقال و نیم میداده باشند سفوفی که
نافعست از برای اسهال که با سرفه بوده باشد
صفت آن حب الاس شاه بلوط تخم خشخاش
سفید خرنوب شامی از هر یک ده مثقال
صمغ عربی بوداده پنج مثقال کوفته و بیخته

سفوف سازند شربتی دو مثقال بوده باشد
سفوفی که نافعست بجهت سحج امعا و اسهال
و آمدن خون صفت آن بزر قطونا بوداده
صمغ عربی بوداده گل ارمنی شسته تخم خطمی بو
داده نشاسته سفید بوداده از هر یک پنجمثقال
مجموع را بغیر از بزر قطونا نرم کوفته و بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال و نیم تا دو مثقال
سفوفی که نافعست از برای اسهال معوی و کبدی
ایضا صفت آن تخم خرفه بوداده طباشیر گلنار
فارسی گل ارمنی شسته تخم حماض از هر یک
چهار مثقال طراثیث گل سرخ نشاسته دم الا
خوین شادنج مغسول حب الاس از هر یک

دو مثقال افیون نیم مثقال کوفته و بیخته سفوف سازند
شربتی یکمثقال سفوف نافع است از برای حبس سماق م
اسهال و آمدن خون صفت آن خرنوب نبطی
سه مثقال سماق دو مثقال حب الآس حب
الرمان بو داده از هر یک یکمثقال صمغ عربی
کلنار فارسی از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال تا یکمثقال و نیم
میتواند بود سفوف خرنوب نافع است
از برای اسهال و زحیر و برودة و ضعف
معده و پیچش صفت آن خرنوب نبطی
دانه بیرون کرده بیست مثقال زیره کرمانی
مدبّر سماق بلوط کیمخت خشک مصطکی از هر یک

سه مثقال

سه مثقال سنجد آرد کنار از هر کدام چهار مثقال
کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی یکمثقال
تا یکمثقال و نیم میتواند بود سفوف حب العنب
که نافع است از برای اسهال صفت آن دانه انگور
بادانه مویز صمغ عربی از هر یک چهار مثقال
حب الآس سماق از هر کدام دو مثقال مصطکی
کلنار فارسی از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال تا یکمثقال و نیم
میتواند بود فصل دوم از مطلب سیم در ذکر
اقراص نافعه مستعمله در معالجات اسهال
قرص طباشیر مسکت نافع است از برای
حبس اسهال صفراوی و آمدن خون صفت

آن کل ارمنی سرخ پانزده مثقال صمغ عربی
نشاسته تخم حماض کل ارمنی شسته از هر یک
ده مثقال کثیرا سفید پنجمثقال طباشیر سفید
سماق زرشک منقی از هر یک هفت مثقال
کوفته و بیخته با گلاب اقراص سازند شربتی
یکمثقال **قرص** طباشیر افیونی کافوری
در حبس اسهال صفراوی بغایت نافعست
صفت آن طباشیر سفید کل سرخ تخم کاهو
تخم مورد تخم کاسنی سماق از هر یک یکمثقال
کلنار فارسی دو مثقال و نیم افیون سه
مثقال تخم حماض یکمثقال و نیم کافور قیصوری
یکدانک کوفته و بیخته باب خالص اقراص سازند

شربتی

شربتی یکمثقال **قرص** طباشیر ملین نافعست
از برای حرارت والتهاب که در امراض صفراویه
می باشد و طبع را نرم میدارد صفت آن
طباشیر چهار مثقال مغز تخم خیارین سه مثقال
نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش سفید از هر یک
یکمثقال مغز تخم هندوانه دو مثقال ترنجبین
ده مثقال و بیخته بالعاب بزر قطونا اقراص — کوفته
سازند شربتی یکمثقال **قرص** طباشیر
کافوری غیر افیونی نافع است از برای
حبس اسهال صفراوی و آمدن خون
و تسکین التهاب و تشنگی صفت آن کل
سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی

تخم کاهو تخم خرفه تخم خشخاش سفید از هر یک
سه مثقال گل ارمنی شسته صمغ عربی از هر کدام نشاسته هم
دو مثقال کافور نیم مثقال کوفته و بیخته با آب
خالص اقراص سازند شربتی یکمثقال است
قرص کهربا نافعست بجهت حبس خون و سحج
و اسهال صفراوی صفت آن کهربا بسد مروارید
سفید تخم خرفه از هر کدام پنج مثقال شاخ بز کوهی
سوخته پوست تخم مرغ سوخته صمغ عربی از
هر یک سه مثقال کثیرا جفت شش مثقال
بو داده تخم خشخاش سفید و سیاه صدف
بزر البنج از هر کدام دو مثقال کوفته و بیخته
با لعاب بزرقطونا اقراص سازند شربتی

یکمثقال

یکمثقال قرص گلنار نافعست از برای سحج
و حبس خون و حبس اسهال صفت آن
گل ارمنی شسته صمغ عربی از هر یک چهار مثقال
گل سرخ گلنار فارسی اقاقیا از کدام سه مثقال
کثیرا اسفیداج دو مثقال سلیخه چهار مثقال کوفته
و بیخته باب گلنار اقراص سازند شربتی
یکمثقال قرص کهربا نافعست از برای حبس خون
در اسهال دموی و غیر آن صفت آن شادنج
مغسول سه مثقال بزر البنج بو داده دو مثقال
گل ارمنی شسته کهربا صمغ عربی از هر یک چهار
مثقال نشاسته بو داده آرد عدس مقشر از هر یک
سه مثقال کوفته و بیخته با آب خالص اقراص سازند

شربتی یکمثقال قرصی که نافعست از برای زحیر
و قرحه روده‌ها که در اسهال بلغمی باشد
صفت آن بزرالبنج تخم شبت بادیان
از هر یک پنجمثقال یا بخواه چهار مثقال
افیون تخم کرفس از هر کدام یکمثقال کوفته
و بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال قرصی که
نافعست از برای سحج و قرحه امعا و اسهال که با
حرارت بوده باشد صفت آن گل سرخ هشت
مثقال صمغ عربی ده مثقال تخم حماض ده مثقال
نشاسته هشت مثقال بوداده طباشیر سفید
گل ارمنی از هر کدام ده مثقال کوفته و بیخته
باآب صاف قرص سازند شربتی یکمثقال

قرصی که

قرصی که نافعست از برای حبس خون و اسهال
که با حرارت بوده باشد ترکیب حقیر است
صفت آن گل ارمنی برشته کثیرا اسفید پنجمثقال
صمغ عربی بوداده نشاسته بوداده تخم
حماض از هر یک پنجمثقال طباشیر سفید
سه مثقال مغز تخم خیار پنج مثقال تخم
خرفه تخم کاهو مغز تخم هندوانه مروارید
سفید زرشک بیدانه گل سرخ تخم خشخاش
سفید از هر یک سه مثقال افیون نیممثقال
بزرالبنج یکمثقال و نیم کوفته و بیخته اقراص
سازند شربتی یکمثقال قرصی که نافعست
بسیار از برای حبس اسهال خواه دموی باشد.

وخواه غیر دموی و بسیار مجرب و آزموده است
صفت آن مازو خرنوب نبطی کزمازو گلنار
گلنار فارسی از هر یک سه مثقال افیون
صمغ عربی از هر کدام یکمثقال و نیم کوفته و بیخته
اقراص سازند شربتی یکمثقال تا یکمثقال و نیم
میتوان داد بارب به میداده باشند
که نافعست انشاء الله تعالی **قرص** طباشیر
بنوع دیگر نافع است از برای تقویه معده
وحبس اسهال صفراوی و آمدن خون
صفت آن گل سرخ طباشیر سفید تخم حماض
گلنار تخم زرشک بیدانه از هر یک پنجمثقال
نشاسته صمغ عربی حب الاس از هر کدام
سه مثقال

سه مثقال سبک کهربا زعفران از هر یک دو مثقال
کافور نیم مثقال کوفته و بیخته با آب به یا آب
برگ بارتنگ قرص سازند قرصی یکمثقال بوده باشد
و شربتی یک **قرص** اقراص البزور نافع است
از برای حبس اسهال و قروح امعا که بی حرارت
بوده باشد و تقویت معده نیز میکند و بجهت
پیچش و زحیر نیز نافع است صفت آن بادیان
انیسون رومی نانخواه تخم کرفس تخم رازیانج
از هر یک سه مثقال و نیم افیون سه مثقال
حب الاس دو مثقال کوفته و بیخته با شربت به
قرص سازند قرصی نیم مثقال بوده باشد
و شربتی یک قرص و گفته اند که این قرص را

بعد از شثماه اگر استعمال نمایند بهتر است
قرصی که نافع است از برای حبس اسهال
و خلفه و بجهة قی الدم نیز نافع است صفت
آن گل ارمنی نشسته صمغ عربی نشاسته کثیرا
از هر یک چهار مثقال شادنج مغسول دم
الاخوین قرظ مازو عصاره لحیة التیس
اقاقیا از هر یک دو مثقال طباشیر یکمثقال
کندر یکمثقال افیون و زعفران از هر یک
نیم مثقال کوفته و بیخته با آب بارتنگ
اقراص سازند شربتی یکمثقال بوده باشد
و این قرص را نیز اگر بعد از شثماه استعمال
نمایند بهتر است و باید دانست که اکثر

ترکیب

ترکیب افیونیه را قاعده آنست که بعد از
شثماه استعمال نمایند و اگر بعد از شثماه
نبوده باشد اقلا بعد از چهار روز خورده
بوده باشد چه کمتر از این استعمال این
قسم ترکیب مناسب و خوب نیست و استعمال
نباید کرد در وقت ضرورت فصل سیم
از مطلب سیم در ذکر معاجین مذکوره و غیر
مذکوره که نافعند در معالجات اسهال
یا نو اعتر نجیر از معاجین کبار که اگر بحی اهد
نموده چه اینها از غایت شهرت احتیاج
بوصف ندارند و مع ذلک این مختصر را
گنجایش ذکر اینها نیست و احصا و ایضا ساختن

مکرم

انها مهلت و مدتها بسیار میخواهد و زحمت
بی شمار دارد و هر کسی بلکه هر طبیبی هم
از عهده ساختن آنها کما یجب و ینبغی
بیرون نمیتواند آمد پس فایده چندان
بر ذکر آنها مترتب نخواهد شد بنا علی ذلک
با یراد آنها نپرداخته بذکر معاجین صغار
که همه کس اطلاع بر آن میدارند و اکثر مردم
از عهده ساختن آنها بیرون میتوانند
آمد اکتفا می نماید بحوله و قوته معجون
میعه که جهت نافعست از برای اسهال کهنه
که بروت حرارت باشد و زحیر و قراقر
و ریاح معده و مانند اینها ایضا بجهت

نافعست

نافعست سیما اگر اسهال از بلغم بوده باشد صفت
آن چند بید ستر افیون اسارون نامیعه
سایله مصطکی تخم زرابنج کندر اجزا مساوی
کوفته و بیخته باسه برابر اجزا عسل بسرشند
چنانکه رسم است شربتی از یکمثقال تا دو
مثقال میتواند بود جوارش خوزی که نافعست
بجهت حبس اسهال و اصلاح حال معده و امعا
صفت آن دانه مویز منقی مثقال حب الآس
چهار و پنج مثقال خرنوب نبطی گلنار فارسی
کندر کزمازو نانخواه از هر یک ده مثقال
نرم کوفته و بیخته مثل سرمه باسه برابر
اجزا عسل صاف چنانکه رسم ست

سر شد شربتی یکمثقال تا دو مثقال میتوانند بود
معجون مبارک از تراکیب حقیر است بسیار نافع است
بجهت اسهالهای کهنه و قرحه امعا و مکرر تجربه
حقیر رسیده است عزیزی از آشنایان حقیر را
اسهال کهنه بود و چند سال بود که داشت و قرحه
امعا بجدی رسیده بود که هر روز مقدار کثیر
جراحت غلیظ دفع میشد و از بسیاری دفع که
میشد نزدیک بود که قوتش ساقط شود
و تدبیرات بسیار کرده بودند و نافع نیفتاده
بود و بعضی بجد بودند که حقنه زرنیخی باید
کرد حقیر چون مزاج او را بحسب بسیار حار میدانست
و بعضی امور دیگر علاوه آن شده بود که بنا بر آنها

استعمال حقنه زرنیخی را معقول نمیدانست
نگذاشت که مرتکب آن امر خطیر شوند و این
نسخه را برای او ترکیب نموده بجابت الهی
هنوز یک وزن او را تمام نخورده بود که اسهال
و قرحه چنانی بالکلیه برطرف شد که هیچ
اثری از آن باقی نماند اما بعد از مدتی باز
اندک عودی نمود و مرتبه دیگر ساختیم
همین که چند روز خورد باز برطرف شد
والحال چندین سال است که از آنها اثری
نمی بیند و در نهایت صحت و استقامت
مزاج زندگانی میکند صفت آن مقل ازرق
یکمثقال صمغ عربی نشاسته تخم حماض

تخم مرو تخم ریحان تخم خشخاش سفید تخم خطمی
سفید تخم توده تیزک سرطان محرق اقاقیا
کهربا بسد آمله مقشر عصاره لحیة التیس
از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
خبث الحدید مدبر پنجمثقال اجزا را نرم کوفته
و بیخته با عسل سه برابر اجزا سرشته اما
برای او که ساختیم چون بسیار محرور المزاج
بود در ردیف بدو شکر نیز سرشتیم باز اگر
شیء صدم
صاحب استعمال محرور المزاج بوده باشد همچنین
می باید کرد و مرتبه دوم که بجهت مشار الیه
ساختیم بزر البنج مقشر سوخته از هر کدام
سه مثقال اضافه اجزای سابق نموده هر یک

از خبث

از خبث الحدید و مقل را پنج مثقال و نیم کردیم
بسیار انفع بود و مقدار شربتش از این معجون
یکمثقال است تا یکمثقال و نیم معجون تریاق
الزکام که ترکیب حقیر است و حیا الامر
مشهور شده است بسعیدی نافع است
از برای نزلات و اسهالهای دماغی و نزله
و دیگر فواید و منافع دارد اما چون مناسب
این مقام نبود ذکر نکرد صفت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد
از هر یک سه مثقال پوست بلیله کشنیز خشک
از هر کدام دو مثقال طلق محلول یکمثقال و نیم
طباشیر سفید سه مثقال کهربا اسطوخودوس

کل سرخ از هر یک دو مثقال عاقرقرحا یکمثقال
عوهر عود خام سه مثقال ریوند چینی مصطکی
از هر یک سه مثقال بزرالبنج پنجمثقال پوست
بیخ لفاح زعفران از هر یک سه مثقال افیون
ده مثقال عنبر سایله سه مثقال دارچینی
صندل سفید پوست ترنج شیب سبز از هر کدام
دو مثقال اجزا نرم کوفته و بیخته با روغن
بنفشه بادام چرب کرده یا عسل سه برابر
اجزا با شیره هلیله پرورده چنانکه رسم است
سرشته شد شربتی یک نخود تا یک فندق
کوچک میتوان داد و اگر کسی بوده باشد
که فی الجمله اعتیادی با فیونیات داشته باشد

بیشتر هم میتوان خورد **جوارش** طباشیر کافوری
نافع است از برای اسهال صفراوی و حبس خون
و حرارت مزاج و تشنگی صفت آن هفت مثقال
زرشک بیدانه ده مثقال گل سرخ هشت مثقال
طباشیر سفید کهربا قرنفل از هر یک چهار مثقال
تخم حماض بو داده هفت مثقال حب الاس
شش مثقال سنجد ده مثقال انار دانه بو داده
هیجده مثقال کافور قیصوری سه مثقال
زعفران شاه بلوط از هر کدام پنجمثقال
با شربت حماض سه برابر اجزا چنانکه رسم است
شربتی یکمثقال تا دو مثقال **جوارش**
طباشیر افیونی نافع است بجهت اسهال صفراوی

وحرارت مزاج و حبس خون صفت آن طباشیر
سفید حب الاس گل سرخ از هر یک ده مثقال
تخم حماض صمغ عربی از هر یک هفت مثقال
گلنار فارسی سماق عصاره لحیة التیس از هر یک
شش مثقال زعفران افیون از هر یک دو مثقال
کوفته و بیخته با شربت سیب بسرشند شربتی
یکمثقال تا دو مثقال میتوان داد **جوارش**
نافعست بجهت اسهال صفراوی و حبس خون سماق م
صفت آن سماق بیست مثقال تخم مورد
ده مثقال خرنوب نبطی سی مثقال صمغ عربی
گلنار فارسی انار دانه از هر کدام پنج مثقال
کوفته و بیخته یکمرتبه دیگر با مویز منقی بقدری

که این

که این اجزا در وی سرشته تواند شد بکوبند
شربتی یکمثقال تا دو مثقال **معجونی** که نافعست
از برای زحیر و ریاح موذیه که در اسهال
بلغمی باشد بشرط آنکه صاحب اسهال را
حرارتی نبوده باشد صفت آن حب بلسان سعتر
افیون اسارون رومی میعه سائله کندر
بزر البنج اجزا مساوی کوفته و بیخته با عسل
چنانکه رسم است بسرشند شربتی یکمثقال
تا یکمثقال و نیم میتواند بود **معجون** که نافع است
شمرده اند از برای زحیر و اسهال کهنه که حرارت
بسیار دقع میشده باشد اما حرارت تند مزاج
نبوده باشد صفت آن حب بلسان ستو اشق

مصطکی از هر کدام پنج مثقال نانخواه اگر ترکی
انیسون رومی از هر یک دو مثقال کوفته
و بیخته با عسل سه برابر اجزا چنانکه رسم است
بسرشند شربتی نیم مثقال است تا یک مثقال
معجون که نافعست از برای رحم و پیچش
و ریاح غلیظ که در اسهال بلغمی می باشد
صفت آن نانخواه ده مثقال نعنای خشک
فلفل سیاه از هر یک پنج مثقال کندر سه مثقال
کوفته و بیخته با عسل صافی سه برابر اجزا
چنانکه رسم است بسرشند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال میتواند بود معجون برشعثا
در حبس اسهالهای کهنه و تسکین اوجاع

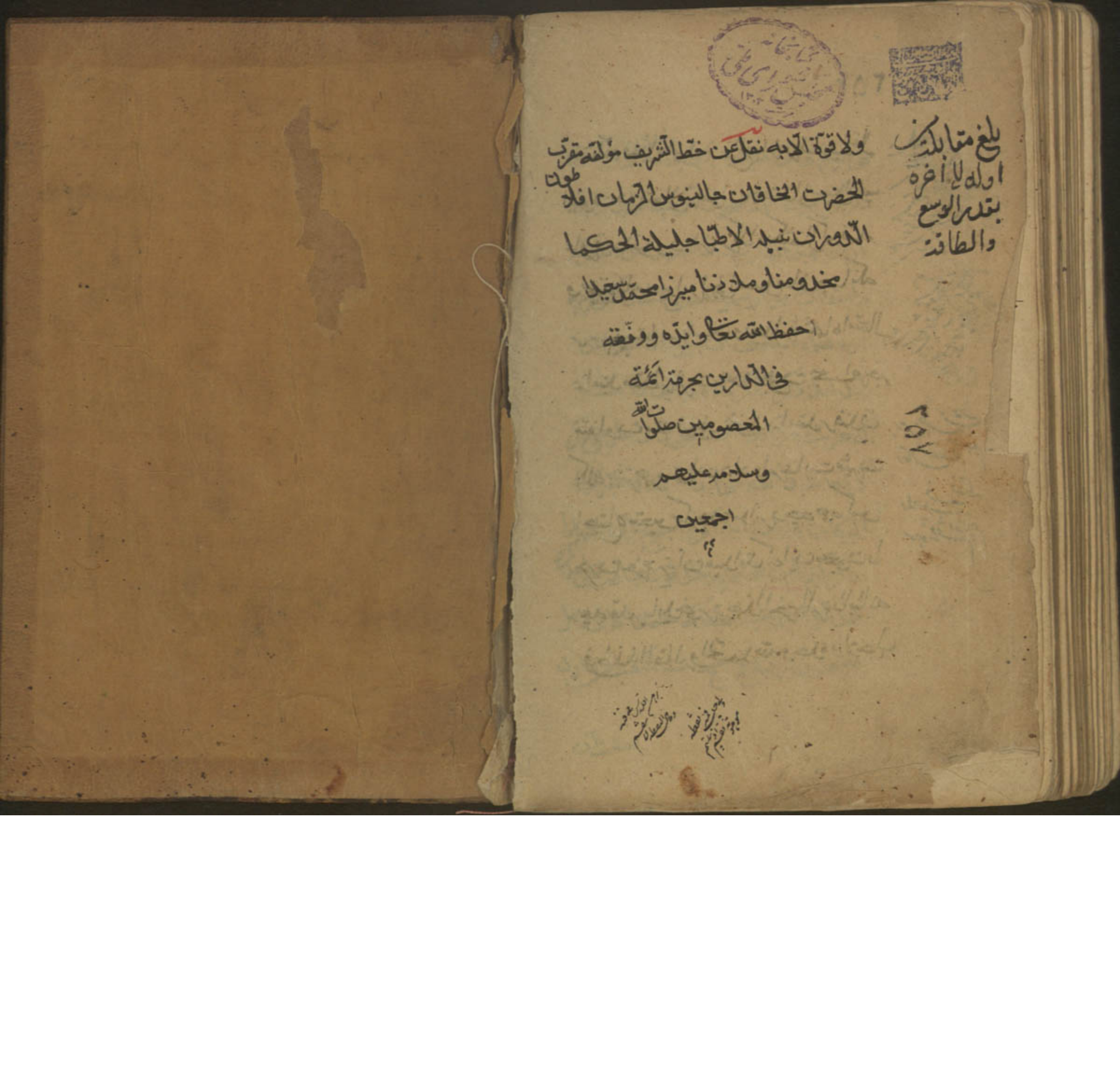
وتقویت

وتقویت بسیار نافع است و بجهت نظر کثرت منافعش مزاج م
بحدیست که او را از معاجین کبار شمرده اند
و از اودیه تریاقیه میدانند والحق که اینچنین است
بالغ الفایده و کثیر العایده است و اوحد الزمان
ابی البرکات چهار منفعت از برای او ذکر کرده است
و نسخه آن را از غایت عزیزی برمز ادا فرموده
که همه کس را اطلاع بر آن حاصل نتواند شد
و همچنین ابن هبل هم از عزیزی و فواید و خواص نام م
این معجون را در کتاب خود ذکر کرده و بسیار
تعریف نموده اما نسخه آن را ننوشته و گفته است
که استادان ما بما وصیت کرده اند که نقل نکنیم
تا نا اهلان را اطلاع بر آن هم نرسد و ما

نخواستیم که این مقاله از چنین فایده خالی باشد
ذکر کردیم چه این معجون اگرچه عجب رتبه
از معاجین کبار است اما عجب عدد ادویه
و استفات بسیار سهل الحصول است و اکثر مردم
از عمل ساختن آن بیرون میتوانند
آمد لهذا ذکر آن کردیم و بباید دانست
که هر یک از اطبا این معجون را بطریقی ذکر
کرده اند و نسخه خود را معتمد و معتبر الی
البرکات داشته اند اگر ما جمیع آن نسخها را
ذکر کنیم این مختصر از حد خود بتجاوز خواهد کرد
لهذا بذکر یک نسخه که معتمد اکابر و سهل
الحصول تر بر نسخ است اکتفا نماید

صفت آن

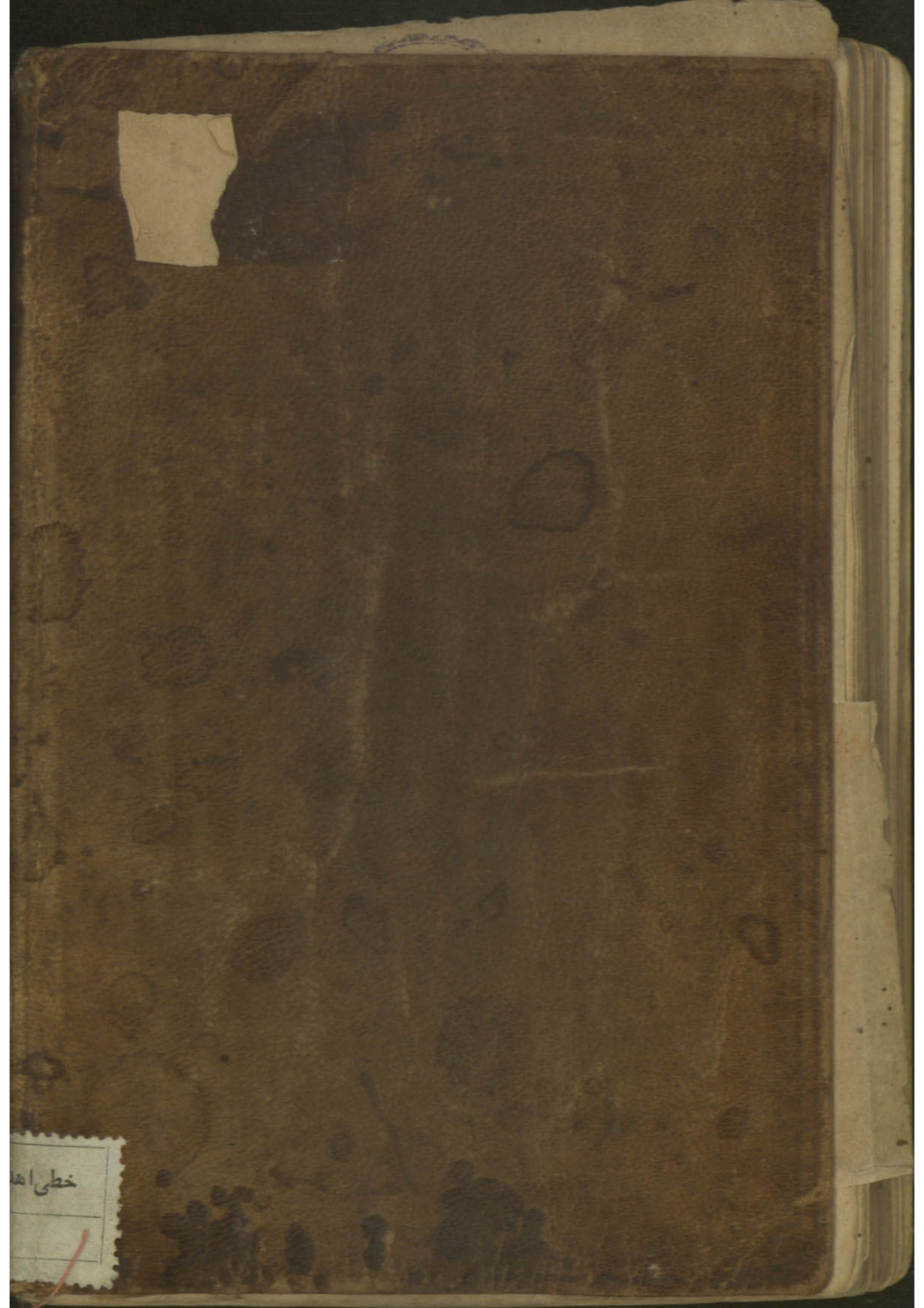
صفت آن فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال
افیون ده مثقال زعفران پنجمثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از هر کدام یکمثقال کوفته
و بیخته باسه برابر اجزا عسل صاف چنانکه
رسم است بسرشند و بعد از ششماه استعمال
نمایند مقدار شربت این معجون بحسب مزاج
متفاوت است از یک نخود تا بقدر فندق
بلکه بیشتر هم میتوان داد و از غایت شهرت
احتیاج بتعیین کردن ندارد چه همه کس
درین جزو زمان میدانند که این معجون را
چه قدر باید خورد هذا آخر ما اردنا بیانه
فی هذه المقالة والحمد لله وحده ولا حول



ولا قوة الا به نقل عن خط الشريف مؤلفه مقرب
الحضرت الخاقان جالينوس الزمان افلاطون
الدوران نبيد الاطبا جليلة الحكما
مخدومنا ومولانا ميرزا محمد سعيدا
حفظ الله تعالى وايده ووفقه
في الدارين بحرمة ائمة
المعصومين صلوات الله
وسلامه عليهم
اجمعين

بلغ مقابلته اوله لا آخره بقدر الوسع والطاقة

٢٥٧


خطی اهد